

بررسی و تبیین شرایط حاکم از منظر فقها و فلاسفه اسلامی

(تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۰۳/۰۳ ، تاریخ تصویب ۱۳۹۶/۰۵/۰۵)

را حله قدیری

کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی

چکیده:

این تحقیق به بررسی و تبیین شرایط حاکم از منظر فقها و فلاسفه اسلامی می پردازد و در این زمینه در نظر دارد که ویژگی و شرایطی که قرآن و مذهب را از دیدگاه فقها و فلاسفه اسلامی با طرح هادی و نقشه راهبردی تاسیس، سازماندهی و اداره امت، دولت و نظام اسلامی را در نظر می گیرند، نشان می دهد که این نظریات از مهمترین و اصیل ترین شاخصه هایی است که در زمینه عدالت، آزادی، مشروعیت و حق انتخاب مردم روایت شده است که با کاربری صحیح آن از یکسو باعث ارشاد مردم و از سوی دیگر عامل نجات بخش آنها در دنیا و آخرت می شود. باید مد نظر قرارداد که حکومت عدل اسلامی تنها در سایه ی کاربری شاخصه هایی از قبیل آشنایی با اصول و مبانی دین، مکلف بودن، مسلمان بودن، عادل بودن، آزاد بودن، شجاع بودن، کاردانی و شایستگی حاکم است که هم در دیدگاه فقها و هم در دیدگاه فلاسفه وجود دارد، میسر خواهد شد و به طور اولی مسیر تعالی افراد جامعه که غایت و هدف نهایی دین مبین اسلام است در پناه چنین حاکمی فراهم خواهد شد.



در این مقاله ابتدا به تعاریفی در خصوص حکومت و حاکمیت، ضرورت وجود آن خواهیم پرداخت و در ادامه به بیان تعارفی از حاکم و ویژگی ها حاکم از دیدگاه قرآن و فقها پرداخته و نیز به بیان نظرات فقها و فلاسفه در خصوص حاکم و ولایت فقیه اشاره می شود و در ادامه، شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی را تفصیلاً بیان خواهیم کرد در ادامه به مباحثی در مورد ولی فقیه و شرایط و ویژگی های ولی فقیه می پردازیم و در قسمت بعدیه بیان شرایط حاکم را از نظر فلاسفه می پردازیم و در قسمت پایانی فصل به بیان پژوهش هایی که در این خصوص چه در داخل کشور و چه در خارج کشور انجام پذیرفته خواهیم پرداخت و نتایج آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بخش اول: تعریف حکومت و حاکمیت

در تعریف حکومت گفته اند: حکومت عبارت است از مجموعه نهادهای فرمانروا وظایف و اختیارات هر کدام از آنها و ربطی که میان اندام های حکومتی موجود است.

در فرهنگ سیاسی آمده «حکومت یعنی، تشکیلات سیاسی واداری کشور و چگونگی و روش اداره یک کشور یا واحد سیاسی. تشکیلات دولت که علاوه بر نمایندگی های اجرایی، معمولاً از سه بخش مجریه، مقننه و قضاییه تشکیل می شود. و مجموعه بنیادهای سیاسی، قوانین و آداب و رسومی که حاکمیت از طریق آن ها اعمال می شود. لازم به ذکر است که دو واژه «حکومت» و «دولت» در برخی موارد، معانی مرادف و در برخی متفاوت با یکدیگر دارند. اگر دولت را قدرت سیاسی یافته ای که امر ونهی می کند. تعریف کنیم مرادف با حکومت میشود. لذا اگر چه تعریف های مختلفی از واژه های حکومت در کتابهای علوم سیاسی ارایه شده است اما می توان حکومت را به طور ساده این گونه تعریف کرد: ارگان رسمی که بر رفتار های اجتماعی افراد جامعه نظارت داشته، و سعی می کند به رفتار های اجتماعی مردم جهت بخشد. اگر مردم از راه مسالت آمیز، جهت دهی را پذیرا شدند که خوب، وگرنه حکومت با توسل به قوه قهریه اهدافش را دنبال می کند، یعنی اگر کسانی از مقررات وضع شده که برای رسیدن به هدف مورد نظر حکومت لازم است، تخلف کنند با کمک دستگاه های انتظامی مجبور به پذیرفتن مقررات میشوند، که این تعریف شامل حکومت های مشروع و نا مشروع می شود(مصباح، ۱۳۷۶، ص ۴۲).

«حاکمیت» در لغت به معنای توفیق و برتری است، واصطلاحاً در بعد حقوقی آن حق صدور اوامر بلا شرط است. بر این مبنا، حاکمیت مطلق، به معنای حق فرمانروایی بی چون و چرا بر تمامی افراد است. در حاکمیت نیروی خواستن آمره و نیروی فرمان دهی مستقل وجود دارد. بسته به این که صدور

فرامین از یک منبع مستقل باشد و یا منبع غیر مستقل، می توان حاکمیت را بر حاکمیت مطلق و نسبی تقسیم کرد. حاکمیت مطلق در اسلام، قانون اساسی از آن خداست و حاکمیت نسبی به معنای حق حکمرانی انسانی بر همنوع خویش از جانب و اذن خداوند متعال است. در مورد رابطه حکومت و حاکمیت، حکومت را تجلی و مظهر حاکمیت دانسته اند ابن خلدون، حاکمیت کامل را منحصر به حالتی می دانست که برتر از نیروی او قدرت قاهری موجود نباشد (خمينی، ۱۳۷۰، صص ۶۳، ۶۴).

بند اول: پیشینه اندیشه حکومت اسلامی

درباره پیشینه اندیشه حکومت اسلامی و ولایت فقیه باید گفت: یک تفکر که به تفکر «اخباری گری» شهرت داشته و دارد، این است که چون از اساس منکر مسأله «اجتهاد» بوده و هستند، با انکار مسأله اجتهاد و تقلید، برای فقیه سمتی جز نقل روایت و شرح مردم محدود به رابطه محدث و مستمع میدانند! روشن است چنین تفکری هرگز نمی تواند در این چارچوب شکلی از اشکال حکومتی را ترسیم و ارایه کند. این طرز تفکر که طرفداران زیادی نداشته و ندارد، اگر ملاک عمل قرار گیرد، موجب تعطیل شدن بسیاری از احکام و حدود الهی، و رکود امور سیاسی، اجتماعی مسلمانان و جامعه اسلامی می شود. پاسخ این گروه همان سخن بلند فقیه و مجتهد بزرگ علامه شیخ حسن نجفی صاحب جواهر است که: «اگر کسانی در تفکر فقهی خود به اینجا برسند که تعمیم ولایت و حکومت فقیه را نفی کنند، اینها نه طعم فقه را چشیده، و نه لحن قول معصومین علیهم السلام را فهمیده اند، و نیز از رموز دیانت رازی را در نیافته اند، و از آنچه که مراد ائمه (علیهم السلام) در گفتارشان است بی تأمل گذر کرده اند» (نجفی، ۱۴۱۶ شمسی، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

باید براین تفکر، اندیشه کسانی را افزود که بنا بر برداشت نارسایی که از فلسفه ((انتظار)) دارند، معتقدند در عصر غیبت باید از سیاست و مبارزه کناره گیری کرده، انزوا پیشه نمود، مَهر سکوت بر لب نهاد و هیچ نوع مبارزه و عکس العمل منفی علیه جریانهای حاکم هرچند آمیخته با فساد و تباهی باشد از خود بروز نداد تا سراسر جهان را ظلم و فساد بگیرد، و امام زمان (عج) ظهور کند و جهان ظلمت کده را پر از عدل و داد و نور و ایمان نماید! این تلقی غلط از انتظار موجب شد تا گروهی که خود را طرفدار این تفکر می دانستند در دوران مبارزات پیش از انقلاب طعمه خوبی برای رژیم طاغوت و دستگاه اطلاعاتی او ساواک در جهت مخالفت آنها با مبارزات انقلابی، اسلامی امام و امت اسلامی ایران کمال استفاده را ببرد! پاسخ این طرز تفکر غلط و انحرافی نیز علاوه بر سخنان پیشین،



آیات و احادیث بیشماری است که مسلمانان را در هر زمانی به مبارزه با ظلم ، طاغوت و فساد فراخوانده است؛ که حدیث زیر از امام صادق علیه السلام از آن جمله است:

« لِيُؤدَّنَ أَحَدُكُمْ لِحُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا »: هریک از شما موظف است خود را برای ظهور حجت هر چند با فراهم کردن تیری آماده کن (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۵۲، ص ۳۳۶).

این گونه احادیث که بسیار زیادند، انتظار ظهور امام زمان (عج) را به حضور در صحنه های سیاسی، اجتماعی ، و مبارزه با مظاهر فساد و تباهی ، و نیز برقراری جامعه سالم اسلامی با حاکمیت ارزشهای دینی تعریف و تفسیر کرده اند. تفکر دیگر ، که به اصولیین یا طرفداران «اجتهاد» اختصاص دارد و شامل اکثریت علما و فقها در طول دوران غیبت می شود، می گوید بر اساس تعالیم ائمه که اصحاب و علمای شیعه را به اجتهاد و استنباط احکام از منابع تعیین شده فراخوانده اند، باید از راه اجتهاد ، احکام مورد نیاز جامعه اسلامی و مسلمانان را در هر زمان استنباط و استخراج کرده ، و فراره آنان گذاشت. این طرز تفکر موجب شد تا ارتباط مردمی علمای شیعه ، و نیز دخالت در امور سیاسی ، اجتماعی و شؤن زندگی مسلمانان از سوی آنان پیوسته ادامه یافته و هر روز بیشتر شود. در نتیجه اندیشه حکومت و ولایت فقیه به طور مبنایی با برخورداری از پایگاه بلند فکری و پشتوانه قوی فقهی به تناسب موقعیتهای زمانی ، رشد و تکامل یافت ، و در قرون اخیر توسط فقها و مجتهدان بزرگی و در رأس آنان امام خمینی بطور جدی و به صورت یک تفکر بنیادی و ریشه دار در عرصه سیاست جهانی حضور پیدا کرد و موجب بروز حرکت و قیام های زیادی در سراسر جهان اسلامی در یاران مصداق برتر و نمونه کامل آن می باشد. بنابراین ، چنین نیست که این تفکر تنها از سوی امام امت و دست پروردگار او در این زمان پدید آمده باشد، بلکه اندیشه «حکومت و ولایت فقیه» به عنوان یک تفکر دینی پیشینه تاریخی دارد، و به زمان ائمه بر میگردد، و از خود آن بزرگوار الهام گرفته شده است. لیکن چنانکه گذشت موقعیت های سخت و دشوار تشیع مجال بروز، رشد، تکامل و تحقق چنین تفکر چنین تفکر نابی را به ائمه و پس از آنان به علما و فقها در عصر غیبت نداده است (ابراهیم زاده آملی ، ۱۳۸۰ ، ص ۱۰۶، ۱۰۸).

بند دوم: ضرورت و لزوم حکومت در جامعه :

حکومت برای بشر یک امر ضروری عقلی است، زیرا اجتماع بدون حکومت، موجب هرج و مرج می شود، و این حکومت است که تنظیم کننده امور فرد، و اجرا کننده حدود و حقوق، و تامین کننده عزت و استقلال جامعه انسانی و یا توسعه و تکامل علوم و فنون بشری است، و این مطلب از امور بدیهی است.

در تمام جوامع بشری تا آنجا که تاریخ نشان می دهد، نوعی حکومت وجود داشته است. حکومت قبیلگی، پادشاهی و نیز حکومت هایی از نوع آنچه در دنیای امروز وجود دارد، و این بدان معنی است که بشر در هر مرحله ای از علم و دانش و فرهنگ باشد، ضرورت وجود حکومت را درک می کند، و می داند که زندگی اجتماعی بدون وجود نظم و قانون حاکمیت حتی یک روز هم امکان پذیر نیست. در اسلام وجود حکومت به عنوان یکی از ضروری ترین نیاز های جامعه مورد تصدیق قرار گرفته و برای آن چاره جویی شده است. در این زمینه دلایل فراوانی وجود دارد که اگر بخواهیم همه آنها را از متون و مدارک اسلامی ذکر کنیم مفصل خواهد شد. در این مقام تنها به ذکر بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱. دلیل عقل

علاوه بر دلایل متعدد عقلی بر ضرورت حکومت که بیانگر اهداف و وظایف دستگاهی به نام حکومت در جامعه است می توانیم از طریق اراده تشریحی خداوند، ضرورت حکومت را کشف کنیم. گفتیم یکی از راههای کشف قانون الهی عبارت از «مستقلات عقلیه» است. یعنی آنچه را که عقل با ضروره درک می کند، هر چند تعبدی از ناحیه شارع نرسیده باشد. وقتی فهمیدیم که از یک سو اراده خدا بر این تعلق گرفته که جامعه، وسایل تکاملش فراهم باشد و اکثریت جامعه هر چه بیشتر به تکامل مادی و معنوی برسند؛ و از سوی دیگر، این مسایل بدون دستگاه حاکمه صالح میسر نیست؛ نتیجه می گیریم که اراده تشریحی الهی بوجود چنین دستگاهی تعلق گرفته است. وقتی فقها در مسائل بسیار ساده تر نظیر وجود اثبات کفایی انواع مشاغل و حرفه ها در جامعه، به حکومت تمسک می کنند، چگونه نتوان در ضرورت وجود دستگاهی به نام حکومت به آن استناد جست. آیا وجود مشاغلی نظیر طبابت، نانوائی و... در جامعه بیش تر مورد نیاز است یا وجود دستگاه حکومتی؟

وقتی مثلاً نانوا نباشد ممکن است مردم بتوانند خود آن را تهیه کنند، اما اگر دستگاه حکومتی نباشد نظام حکومتی در هم می ریزد و جان و مال و عرض و ناموس مردم به مخاطره می افتد. پس چگونه اسلام رضایت می دهد جامعه ای بدون این که مؤلف به برطرف سازی نیازمندیهای جامعه باشد تشکیل می شود؟ پس به همان دلیل که فقها واجبات نظام را از واجبات کفایی می دانند به طریق اولی وجود حکومت در جامعه به عنوان یک حکم شرعی، از قطعی ترین احکامی است که با دلیل عقلی اثبات می گردد.

۲. آیات



در قرآن کریم آیات زیادی راجع به انبیاء گذشته و هم درباره پیامبر اکرم (ص) و نیز بعد از اسلام وجود دارد که در آن ها خدای متعال مقام حکومت را تشریح نموده و مردم را به اطاعت از آن موظف کرده است. از جمله می توان به این آیه اشاره کرد که می فرماید:

«اطاعت کنید از خدا و پیامبر و صاحبان فرمان از خودتان.» (النساء آیه ۵۲).

اطاعت خدا عمل به احکامی است که در قرآن آمده و اطاعت رسول، پیروی از دستورهای است که ایشان به عنوان ولی امر صادر فرموده است. اطاعت رسول و اولی الامر، که به حسب روایات، ائمه عثنی عشر (ع) می باشد بر همه مسلمانان لازم است. در هر صورت، فی الجمله از آیه استفاده می شود که اطاعت از رسول خدا و اولی الامر به عنوان حاکم، در قرآن به عنوان یک فریضه واجب شمرده شده است. پس وجود حکومت و وجوب اطاعت از حکومت یکی از احکام ثابت الهی است.

۳. روایات مساله ضرورت حکومت در روایت اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد.

به عنوان نمونه: یکی از تعابیر دقیقی که در این زمینه هست. کلامی از حضرت علی (ع) در مقابل خوارج است که فرمودند:

«لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ.»

شعار خوارج «لا حکم الا الله» بود که بدان وسیله حکومت امام علی (ع) را زیر سؤال می بردند. «لا حکم الا الله» بدین بهانه که حکومت حضرتش انسانی است و نه الهی؛ و چون حکم مخصوص خداست ما فقط از خدا اطاعت می کنیم و از انسان اطاعت نمی کنیم. امام علی (ع) در پاسخ این مقاله می فرماید «لا حکم الا الله» همان کلام قرآن است که می فرماید ان الحكم الا لله ولی شما معنای باطنی از آن اراده می کنید. کلمه حقِ یراد بها الباطل «زیرا منظور خوارج نفی امارت و حکومت کردن از غیر خدا بود و حال آنکه معنای صحیح «ان الحكم الا الله» آن است که قانون باید خدایی باشد. آنچه بر مردم حکومت می کند باید قانون الهی باشد. اما این قانون مجری می خواهد که مردم اطاعتش کنند می فرمایند. خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهرمنند شوند، و مردم در دوران حکومت او، زندگی راحت داشته باشند، به وسیله او اموال بیت المال جمع آوری شوند، مردم نیکوکار در رفاه، و از دست بد کاران در امان باشند» (صبحی صالح، خطبه ۴۰ ص ۴۸۲).

از حضرت علی (ع) منقول است که فرمود:

«وَفِي هَذَا أَوْضَحُ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ لَا بَدَّ لِأَمْرِ مِنَ إِمَامٍ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ وَيُنْهَاهُمْ وَيُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَيُجَاهِدُ الْعَدُوَّ وَيُقَسِّمُ الْغَنَائِمَ وَيَفْرُضُ الْفَرَائِضَ وَيُعْرِفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاتُهُمْ وَيَحَذِّرُهُمْ مَا فِيهِ»

مَضَارَّهُمْ، أذْ كَانَ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ أَحَدًا سَبَبًا لِبَقَاءِ الْحَلْقِ وَالْأَسَقَطِ الرَّعْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَلَمْ يَرْتَدِعْ لَفَسَدَتِ التَّدْبِيرِ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِهَلَاكِ الْعِبَادِ» (مجلسی، ۱۳۶۳، ص ۴۱).

حضرت امیر با اشاره به ضرورت حکومت در جامعه می فرماید: و در این واضح ترین دلیل است بر اینکه اَمَت ناگزیر است از وجود امامی که امورشان را بر پا دارد و آنان را امرو نهی نماید، و در میان ایشان اقامه حدود کند، و در برابر دشمن به جهاد و مبارزه برخیزد. و فریضه ها را بر آنها واجب گرداند و نیز راههایی که در آن خیر و صلاح جامعه است بر حذر دارد، زیرا امرو نهی یکی از عوامل بقاء جامعه است به آنان بشناساند و همچنین ایشان را از آنچه زیان آور است بر حذر دارد، زیرا امرو نهی یکی از عوامل بقاء جامعه است و گرنه تشوق به واجبات و ترس از محرمات به کلی از بین خواهد رفت و نیز کسی باز نگه داشته نمی شود و تدبیر جامعه هم از بین می رود و این خود زمینه هلاکت بندگان را فراهم می سازد (نوروزی، ۱۳۸۰، صص، ۱۰۱، ۲۴۰).

اگر در جامعه ای یک امیر صالح و شایسته نداشته باشد و امر دایر باشد که جامعه بی حاکم باشد یا حاکم فاجر و تبهکاری بر آن حکومت کند. باز وجود حاکم تبهکار بهتر است، زیرا جامعه بدون حاکم نمی شود، تا آن جا که امکان حاکم باید صالح و شایسته باشد و اگر نه، به حاکم فاجر هم باید تن داد. از آن رو است که جامعه بدون حاکم باشد اموال و ناموس مردم در معرض خطر قرار می گیرد. حداقل حاکم فاجر اندکی جلوی هرج و مرج را می گیرد و بهتر از هیچ است. البته در چنین جامعه ای باید تلاش کرد حکومت فاسد را سرنگون و حکومت صالح جای آن نشانند ولی در دَوْران امر بین حکومت فاجر و بی حکومتی و هرج و مرج، طبیعی است که حکومت فاجر بهتر است.

«أَهْلُ بَلَدٍ عَلَى ثَلَاثَةِ يَفْرَغُ إِلَهُ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدَمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا: فِقِيهٌ عَالِمٌ وَرِعٌ أَمِيرٌ خَيْرٌ مَطَاعٌ وَطَيْبٌ بَصِيرٌ ثَقَّةٌ»

اهل هر شهری بی نیاز از سه امر نیست و امر دنیا و آخرتشان با این سه اصلاح می شوند و با فقدان اینها امورشان به تباهی کشیده می شود و آنها عبارتند از:

الف: فقیه عالم و پرهیزگار

ب: امیر نیکوکار و فرمانبرده شده

ج: پزشک روشن ضمیر و مورد وثوق

این حدیث علاوه بر نظام سیاسی حکومت به امر تعلیم و تعلم و نظام بهداشت و درمان نیز اشاره دارد (مازندرانی، ۱۳۷۷، ص ۱۸).



امامت یک مسولیت بزرگ است نه یک مقام و منزلت قابل افتخار بزرگ نمایی. معمولاً در نظام های سیاسی برای مقامات بالا با حفظ سلسله مراتب، امتیازات و تبعیض قائل می شوند که از یک نوع اصالت بخشیدن به مقام سرچشمه می گیرد. بزرگ خطر نظام های سیاسی، هدف شدن مقام و رسیدن به آن امتیازها و تبعیض هاست، که قدرت طلبی و و استبداد و پایمال نمودن حقوق ملت ها از آثار غیر قابل اجتناب آن است. امامت با توجه به خصلت اصطفای الهی هرگز به عنوان یک مقام مطرح نیست، بلکه مسولیتی بس بزرگ است که امام رادر برابر خدا نسبت به خلق، مسئول و متعهد کردت است. (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۱)

افزون بر اینها، محققان و فقها و مفسران به استناد شماری از ویژگیهای دین اسلام بر ضرورت وجود حکومت در جامعه اسلامی استدلال کرده اند، از جمله:

۱) جهانی و همگانی بودن، که تحقق آن، یعنی هدایت شدن همگان به توحید و یکتاپرستی و پرهیز از بندگی غیر خدا، مستلزم وجود سازوکارهایی مناسب از جمله تشکیل حکومت است تا صاحبان قدرت و مال که به طور طبیعی در برابر تحقق همه جانبه آرمان توحید مقاومت می کنند، نتوانند مانع جامه عمل پوشیدن آن شوند. به همین دلیل است که پیامبر اکرم، علاوه بر شأن رسالت و ابلاغ پیام الهی، از جایگاه رهبری اجتماعی و سیاسی و به تعبیر قرآن (الاحزاب: ۶) ولایت بر مؤمنان هم برخوردار بوده است؛

۲) تداوم اسلام تا روز قیامت، که اقتضای آن رادارد که همه شئون رسول خدا از جمله شأن ولایت و حکومت (جز شأن نبوت که قطعاً پایان پذیرفته است) پس از رحلت ایشان استمرار داشته باشد. از آیه ۱۴۴ سوره آل عمران نیز می توان دریافت که مرگ یا شهادت پیامبر نباید موجب تعطیل سنت و سیره او شود. بر این اساس، تعیین جانشین برای پیامبر اکرم که در آیه ۶۷ سوره المائده، هم سنگ با اصل رسالت و در آیه ۳ سوره المائده، «اکمال دین» و «اتمام نعمت» خوانده شده، ضرورتی انکارناپذیر دارد و مذاهب اسلامی در اصل ضرورت آن (نه مصداق) اتفاق نظر دارند؛

جامعیت شریعت اسلام که مجموعه ای هماهنگ با تمامی نیازهای فردی، اجتماعی، مادی و معنوی بشر و در گستره ای وسیع، شامل همه ابعاد روابط انسان با خدا، خود و دیگران و حتی با طبیعت است. تحقق یافتن اهداف شریعت در ابعاد گوناگون بدون توجه به حکومت و ویژگیهای ضروری آن، امکان پذیر نیست و احکام و قوانین حقوقی، اجتماعی، سیاسی و کیفری در یک جامعه تنها در پرتو اقتدار

حکومت شایسته، جامعه عمل می‌پوشد. به تعبیر احادیث، ولایت و امامت حافظ همه فریضه‌ها و سنت‌هاست.

بند سوم: حق حکومت و حاکمیت از آن کیست؟

پس از اثبات لزوم هر جامعه‌ای به حکومت و حاکم، اکنون این بحث مطرح می‌شود که حق حاکمیت و حکومت از آن چه کسی است و منشاء این حق از کجاست؟ زیرا با توجه به اینکه انسانها همه با هم در این مسأله مساوی هستند و هیچ کس حق ولایت و سرپرستی نسبت به دیگر افراد ندارد، و هیچ کس از دیگری برتر نیست، پس چگونه افرادی حق حکومت و حاکمیت پیدا میکنند و چرا باید دیگران دستورهای آن را پذیرفته و اطاعت کنند؟ و آن‌ها این حق را از کجا آوردند.

گروهی این حق را از آن کسی می‌دانند که بر مردم یک جامعه تسلط پیدا کرده و بر آن‌ها حکومت می‌کند به نظر ایشان حق حاکمیت و حکومت از (زور) سرچشمه می‌گیرد و اگر یک یا چند نفر توانستند به زور بر مقررات جامعه‌ای حاکم شوند، وارث تمام حقوق بوده قانونگذاری، فرمانروایی و هر گونه مجازات زیر دستان برای آنها مشروع است. این نظر مبنای حکومت‌های (استبدادی و دیکتاتوری) است. گروهی دیگر این حق را به طبقه اجتماعی یا دسته خاصی از مردم اجتماعی میدهند و این دو وظیفه را حق آنها می‌دانند. مثل متفکران یونان که جامعه را به چند طبقه تقسیم کرده، فقط طبقه اشراف را شایسته حکومت و اداره جامعه می‌دانستند یا کسانی که به حکومت طبقه کارگر معتقدند.

۳۱



فصلنامه علمی - حقوقی قانون‌یار - دوره دوم - تابستان ۱۳۹۶

برخی از متفکران غربی مانند روسو و دیگران این حق را از افراد خاص وصیقه می‌گیرند و به فرد عام و اکثریت مردم از هر طبقه‌ای که باشند می‌دهند و می‌گویند حق حاکمیت و حکومت از آن فرد مردم است. آنها به قانونی مشروعیت می‌دهند که بر خواست عامه مردم مبتنی باشد و آن حکومتی را بر حق می‌دانند که از رأی اکثریت مردم ریشه گرفته باشد.

از دیدگاه اسلام و نظام اسلامی خلق حکومت و حاکمیت، تنها از آن خداست، زیرا انسان باید از کسی اطاعت کند که خالق او بوده و هستی خود را از او دریافت کرده است. و چون افراد عادی نه به انسان هستی بخشیده و نه در بقاء و ادامه هستی او موثر اند. بنابراین، پیروی از رأی هیچ کس برای دیگران لازم نیست. و تنها خداست که تمام شئون نفس انسان از او سرچشمه گرفته و مالک حقیقی و (ولی) واقعی است. پس پیروی از دستور غیر خدا وندمشروط به این است که از طرف ذات اقدس تعیین شده باشد (کریمی، ۱۳۷۳، ص ۷۶).

بند چهارم: حاکم کیست ؟

در قرآن کریم، خدای تعالی به رسول الله فرمود: **لِيَتَحَكَّمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ** (سوره النساء آیه ۱۰۵) تو مبعوث شده ای که به عنوان حاکم در بین مردم حکومت کنی، اما نه بر میل و اراده و فکر خود؛ نه به آنچه می بینی؛ بلکه به آنچه از وحی می یابی؛ آنچه را که خدای تعالی به وسیله وحی به تو نشان داد، بر اساس همان حکومت کن و بس. چون جهان را الله آفرید، همان آفریننده باید جهان را پروراند که او، (رب العالمین) است و تنها خداست که ولی و حاکم بر انسان هاست و آنها را می پروراند و از راه وحی، مدبّر و مربی انسان است.

خدای سبحان برای اینکه جامعه بشری را جز به دست وحی نسپارد، رسول الله را در سه مرحله، معصوم و صون از خطا و لغزش قرار داد و او را به مردم معرفی نمود و آنگاه فرمود: تو وحی را بیاب و از راه وحی بر مردم حکومت کن؛ یعنی بگذار وحی حکومت کند (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۱۴۷).

بنابراین برای آنکه وحی خداوند بر انسان ها و جامعه بشری حکومت کند؛ لازم است در صورت امکان؛ انسان کاملی می خواهد که هرگز قلبش نخوابد و هرگز حال گناه در جانش رخنه نکند و ایمن انسان کامل؛ جزم معصوم نیست.

در حکومت وحی، رسول خدا نه تنها امتیازی بر دیگران ندارد؛ بلکه دارای وظایف برتری است که این دشواری و وظیفه رسول اکرم (ص)؛ به خود نشان دهنده حاکمیت وحی است نه حاکمیت شخص، اگر خدای بیجان، در احکام عبادی، بر مردم واجب کرده است که پنج نماز بخوانند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ أَنْ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (سوره الاسراء، آیه ۷۸) به رسولش می فرماید تو شش نماز بخوان؛ بر تو سحر خیزی و شب زنده داری نیز واجب است، ضمن سوره الاسراء. «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» «تو شب زنده دار باش و مناجات شبانه را فراموش نکن تا پروردگارت تو را به مقام محمّد برساند.

همچنین در بعد سیاسی نیز که بر مردم واجب نموده است با طاغوت یاری نکرد و هیچ فردی به ندای تو پاسخ نداد، تو به تنهایی مؤظف به قیام هستی:

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بِأَسِ الدِّينِ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا (سوره النساء آیه ۸۴).



در راه خدا پیکار کن! تنها مسئول وظیفه خود هستی! و مؤمنان را بر این کار، (تشویق نما! امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند) حتی اگر تنها خودت به میدان بروی!) و خداوند قدرتش بیشتر، و مجازاتش دردناک تر است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، صص ۹۴، ۹۶).

بخش دوم: حکومت و ولایت فقیه در اندیشه فقها و حکمای معاصر

برای این که ادعاهای خویش را مستند کرده باشیم، به عنوان نمونه در اینجا به دیدگاه چند تن از فقها و حکمای بزرگ معاصر درباره ((حکومت و ولایت فقیه)) به اختصار اشاره می کنیم.

بند اول: حکومت و ولایت فقیه در اندیشه آیه ا. میرزای نائینی

از شخصیت های بارزی که در نهضت مشروطه توانسته است تصویر روشنی از نظام حکومتی ولایت فقیه در محدوده نظام حکومتی مشروطه (به تناسب نیاز آن روز) ارائه دهد، فقیه عالی مقام و علامه زمان میرزای نائینی بود. او با نوشتن رساله ((تنبيه الامم و تنزيه الممّة)) در تحریر و تبیین مشروطیت و حکومت اسلامی، کتاب جامعی در اصول سیاست اسلامی و آیین کشورداری از خود به یادگار گذاشت. نائینی این کتاب را که تا آن زمان در نوع خود بی نظیر بود در پاسخ گروه ((مشروطه)) خواهان دین ستیز نوشته، و در آن درباره ریشه نهضت مشروطیت و مبارزه با استبداد در تاریخ اسلام شرح کافی ارائه کرده است. او در این کتاب به خوبی توانسته، سیمای روشنی از نوع حکومتی را که عالمان دینی در صدر مشروطه در پی عدالت طلبی و اسلام خواهی خود داشتند، به جامعه مسلمانان آن روز عرضه کند، و آنان را از ابهام و سردرگمی در آورد. نائینی در این کتاب، بهترین وسیله برای رسیدن به حکومت عادلانه و حافظ منافع ملت را این دانست که شخص والی و حاکم، باید صاحب ((عصمت نفسانی)) باشد تا فقط اراده خداوندی بر وی حکومت کند.

بند دوم: حکومت و ولایت فقیه در اندیشه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی نیز در آثار علمی خود به ویژه در تفسیر گرانسنگ المیزان حکومت و ولایت فقیه در عصر غیبت را از راههای گوناگون به ویژه از راه فطرت و عقل به اثبات رسانده است. ایشان در یکی از آثار علمی اش طی مقاله نسبتاً طولانی تحت عنوان «ولایت و رهبری» از راه فطرت و عقل به اثبات ضرورت وجود حاکم در جامعه اسلامی پرداخته است. در اینجا فرازهایی از گفتار ایشان در آن مقاله را می آوریم:



مسأله ولایت، مسأله ای است که هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی تواند از آن بی نیاز باشد و هر انسانی با ذهن عادی خود نیازمندی جامعه را هر چه کوچک هم باشد به وجود ولایت و رهبری درک می کند، و از این روی حکم ولایت یک حکم ثابت و غیر قابل انکار فطری است...

اسلام نیز که پایه و اساس خود را روی فطرت گذاشته، نهاد خدادای انسان را مرجع کلیات احکام خود قرار داده است. اولیات احکام فطرت را هر گز الغا نکرده، در اعتبار مسأله ولایت که مورد نیاز بودن آن را هر کودک خردسالی نیز می فهمد مسامحه روانخواهد داشت... در نتیجه عقیده ای که اختصاص به شیعه دارد، این نمی شود که در صورت غیبت امام، مانند عصری که ما در آن زندگی می کنیم، جامعه اسلامی بی سرپرست مانده، مانند گله بی شبان متفرق شده، با سرگردانی بسر برند، زیرا ما دلایلی به ثبوت اصل مقام رهبریت داشتیم و دلایلی به انتصاب اشخاصی برای این مقام، و البته شخص غیر از مقام رهبریت نداشتیم و دلایلی به انتصاب اشخاص برای این مقام البته شخص غیر از مقام است و در نتیجه نبودن یا از میان رفتن شخص مقام از بین نمی رود، و چگونه متصور است که روزی این مقام به علل و عواملی الغا شود و از بین برود و حال آنکه این مقام از راه پایه گذاری فطری اسلامی به ثبوت رسیده است و الغای فطرت است و الغای فطرت، الغای اصل اسلام (طباطبایی، ۱۳۷۶، صص ۷۳، ۷۶).

بند سوم: بحث و بررسی تفصیلی در مورد شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی

در بحثهای گذشته ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت و نیز در زمان قبل از آن به منظور اجرای احکام اسلام و تحقق اهداف پیامبران الهی، بیان شد. اکنون به بحث و بررسی شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی و ولی امر مسلمین، می پردازیم. روشن است که از نظر اسلام هر فردی نمیتواند زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و بر آنان حکومت کند، بلکه باید لایقترین فرد جامعه و دارای شرایط لازم بوده، شایستگی این مقام و مسولیت خطیر را داشته باشد. البته بعضی از شرایط بگونه ای است که در تمام حکومت ها، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، در نظر گرفته می شود، از قبیل عقل، قدرت و امانت،

الف_ توحید و شرک

توحید زیر بنای اندیشه ی اسلامی است، اقتضا می کند که واضع قانون، تنها خدای متعال باشد، بدین بیان که: می دانیم یکی از شئون توحید «ربوبیت تشریحی الهی است»؛ یعنی شخص موحد، همانطور که باید معتقد باشد که آفریننده ای غیر از خدانیست، باید معتقد باشد که گراننده عالم هم، الله تبارک



و تعالی است و ربوبیت تکوینی جهان از آن خداست ، علاوه بر این ها باید اعتقاد داشته باشد که در ربوبیت تشریحی هم مخصوص اوست، یعنی فقط باید از خدای متعال اطاعت کرده، اطاعتی بی چون و چرا .

درباره اهل کتاب خداوند می فرماید یهود و نصاری دانشمندان و راهبان خود را به عنوان (رب) اتخاذ کرده و شریک خدا قراردادده بودند و همانطوری که در روایات تفسیر شده، اطاعت بی چون و چرای آن ها را ، مثل اطاعت خدا واجب می دانستند و هرچه آنان می گفتند: مانند قانون خدا ، برایشان محترم بود .

امام باقر (ع) در ذیل این آیه فرموده است :

«وَاللّٰهُ مَا صَلَّوْا لَهُمْ وَاَصَاؤُا وَلٰكِنْ اَطَاعُوْهُمْ فِيْ مَّصِيْبَةِ اللّٰهِ»

یعنی اینکه احبار را به عنوان «رب» گرفتند منظور این نیست که برای آنان روزه گرفتند یا نماز خواندند. بلکه دستورهای خلاف حکم خدا را از آنان اطاعت کردند . به هر حال ، ربوبیت تشریحی معنایش این است که : انسان در برابر خدا تسلیم بوده و حق امر ونهی را برای او قائل باشد . و خداوند را تنها کسی بداند که باید تمام دستورهایش را پذیرفت ؛ یا کسی را که از طرف خدا برای امر و نهی تعیین شده باشد و یا افرادی که دستورهای آنان به اذن و اجازه او منتهی شود، و گرنه کسی به طور مستقل، حق امر و نهی به بندگان خدا را ندارد .

این بینش توحیدی هم اقتضا می کند که حق قانونگذاری در اصل ، مخصوص خدا باشد و اگر دیگری هم قانونی وضع معتبر شود باید مستند به قانون الله و به اذن تشریحی او باشد . صفاتی را که برای قانونگذاری برشمریم ، در واقع دلائلی است که در این خصوص اقامه کردیم .

البته دلائل دیگری هم هست ، ولی عمده همین هاست: یکی عالمیت مطلق الهی که دارای علم نامتناهی است. دوم: اینکه خدا نفع و ضرری در رفتار مردم ندارد و برای قانون تحت تأثیر تمایلات فردی و گروهی واقع نمی شود بلکه آنچه مقتضای حق و عدالت است وضع می کند.

و سوم اینکه: اصولاً حق موادیت و قانونگذاری و امر ونهی برای خداست ، چون او رب است ، پس ربوبیت تکوینی و تشریحی هم مخصوص اوست. «مصباح، ۱۳۷۵، صص ۳۷-۳۹»

ب، حاکم اسلامی و ضرورت عصمت

برهان عقلی می گوید تنها کسی که بالاماله حق ولایت و سرپرستی انسان و جامعه بشری را دارد، خالق انسان و جهان است و از میان انسان ها، آن کسی می تواند جانشین خدا باشد و از سوی او بر مردم



حکومت کند که در مقام علم و عمل عصمت داشته باشد، یعنی هیچ خطا و لغزشی از او در علم و عملش رخ ندهد و در این صورت؛ علم و عملش مطابق و تابع علم و عمل خداوند خواهد بود. خدای سبحان در قرآن کریم، ولایت بالا ماله و بالذات را منحصر در خود می سازد و می فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (سوره الشورای آیه ۹) تنها ولی بالذات، الله است؛ البته در آیات دیگر ولایت را به جانشینان راستین خود نتیجه می دهد، زیرا آنان معصوم بوده، آنچه را که می فهمند و انجام میدهند، همگی مستند به خدای سبحان است و در نتیجه؛ حاکمیت آنان؛ حاکمیت الهی است. این استدلال عقلی بر ضرورت عصمت والیان امور مسلمین را آیات قرآنی به صراحت تأیید می نماید. در سوره ((النساء آیه ۵۹ می فرماید؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

این آیه کریمه دارای سه بخش است: در بخش اول که فرمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، سخن از اطاعت سه مطاع (اطاعت شونده) است؛ خداوند تبارک و تعالی، رسول اکرم، و اولی الامر. در بخش دوم آیه می فرماید: فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ سخن از مرجعیت دو مرجع یعنی خدا و رسولش به میان آمده و در بخش سوم آیه که فرموده: إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تنها سخن از خداوند و ایمان به اوست و این سیر آیه نشان می دهد که ثلث (سه گانگی) بخش اول؛ و تنبیه دو گانگی، بخش دوم، در حقیقت به توحید در عبادات و اطاعت باز می گردد؛ یعنی هر اطاعتی که از رسول خدا اولی امر می شود؛ بازگشتش به اطاعت از خداوند است، زیرا علم و عمل آنان، به دلیل عصمتشان؛ به خداوند مستند است. اما آنچه در این آیه دلالت بر عصمت اولی الامر دارد، امر به اطاعت مطلق و بر قید و شرط آنان است: اگر اولی الامر است، مصون نباشد و یا احتمال اشتباه در قول و فعل او داده شود، هر چند که عدالت او محرز و معلوم باشد؛ یعنی نمی توان مطلقاً از او اطاعت کرد؛ زیرا عدالت، مانع عصیان عمدی است نه مانع سهو و نسیان. کسی که اشتباه علمی و عملی در کار او باشد، اطاعت از او مقید می شود. به مواردی که فرمان

او مطابق با خداست و فرمان الهی باشد؛ چراکه بر اساس دلیل عقلی و بر مبنای آن روایت مثلاً که فریقین از رسول اکرم نقل کرده اند: (لا طاعته لمخلوق فی معصیه الخالق) (مجلسی، ۱۳۶۳). فرمان مخلوقی که برخلاف فرمان خالق و خداوند باشد؛ نادرست است و هیچ اعتباری ندارد پس به ناگزیر باید رفتار و گفتار چنین شخصی را با معیار و میزانی سنجید و در این صورت؛ این شخص نمی تواند مطاع و فرمانده مطلق باشد و جامعه انسانی نمیتواند در همه موارد از او اطاعت کند و حکم او تنها در مواردی اطاعت پذیر است که مطابق با معیار و میزان باشد و از اینرو نیست، زیرا الفاظ و ظواهر قرآن کریم می تواند در معرض هجوم سلیقه های اشغالی قرار گیرد و بر اساس برداشت های گوناگون، آراء و تفسیر های متفاوت داشته باشد. پس میزان در علم و عمل (قرآن ناطق) است که علاوه بر واجد بدان حقایق قرآنی ذو وجوه نیست و کردار و گفتار و سیرت و سکوت وی، به صراحت و روشنی، معیار اندیشه ها و رفتار هاست و تنها شخصی که دارای این ویژگیها می باشد، از او به معصوم تعبیر می شود و باید به نحو مطلق مورد اطاعت قرار گیرد و به همین دلیل، اطاعت مطلق از نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام)؛ از عصمت آن ذرات مقدسه است؛ هر چند که عصمت آنان، پرتوی از عصمت بالا ماله و با لذات، حضرت حق است و به همین دلیل؛ عصمت ایشان را عصمت بالتبع و بالعرفی میگویند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، صص ۹۷-۹۹).

پ، عقل و بلوغ

یکی از شرایط حاکم اسلامی اینست که باید بالغ باشد؛ و دیگر اینکه باید عاقل باشد. بلوغ از شرایط شرعی - نه عقلی - تکلیف است؛ اما علم و قدرت عقلاً دو شرط عامّ تکلیفند. عقلاً نمی شود حکمی به شخصی تعلق بگیرد، مگر اینکه آن شخص، هم قادر بر ایتیان آن بوده و هم عالم به آن حکم باشد. بنابراین هر حکمی باید بر شخص قادر و عالم تعلق بگیرد. اما بلوغ و عقل را شرع در تکلیف شرط نموده است.

برای اثبات شرطیت بلوغ و رشد - علاوه بر عقل - در ولایت فقیه گذشته از سائر ادله به دو آیه از قرآن کریم تمسک میشود:

در مورد بلوغ می فرماید: **وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ** (سورة النساء صدر آیه ۶).

«شما یتیمان را (آنهايي که به سن بلوغ نرسیده اند) به معرض امتحان در آورید (به آنها پول بدهید تا خرید و فروش کنند؛ و ببینید که آیا آنها مسلط بر معامله و داد و ستد هستند؟ بر مصالح و مفاسد خود



اطلاع دارند؟ تحت تأثیر افراد مغرض و سودجو و حيله‌گر قرار نمیگیرند و در معاملات متضرر نمی‌شوند؟) تا هنگامیکه به سن بلوغ رسیدند؛ یعنی آن استعداد مزاجی در وجودشان پدید آمد، و در طبیعت و مزاجشان جفت طلبیدند (یعنی مُحْتَلَم شدند) فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ؛ در این صورت مالهای یتیمان را به خودشان بدهید، تا آنها از قیمومت شما بیرون بیایند و در کار خویش خود مختار بشوند.» بنابراین مطلب، فقیه حاکم که اموال تمام مسلمین زیر دست اوست، حتماً باید بالغ و رشید باشد تا اینکه بتواند زمام امور مردم را در دست بگیرد و تصرف در اموال عامه کند. و اما در مورد عقل و عدم سفاقت، این آیه مبارکه است که میفرماید: وَ لَأُتَوِّتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا. (سوره النساء صدر آیه ۵)

«اموال خود را به افراد سفیه، یعنی کم عقل ندهید! اختیار مال خود را به دست سفیه نسپارید! آن مالی که خداوند قیام شما را به آن مال استوار نموده است.»

اولاً این آیه میفرماید: مال، قیام انسان است؛ اگر کسی مال نداشته باشد قیام ندارد. و اگر کسی در مملکت زراعت نداشته باشد، اقتصاد نداشته باشد، خودکفا نباشد، این شخص روی پای خودش نیستاده و ستون فقراتش شکسته شده است. پس مال ولو اینکه امر دنیوی است، ولیکن حیات اُخروی انسان به آن مربوط است. و مسلمان نباید اختیار مال خودش را بدست سفیه و شخص غیر متدین و لآبالی بدهد که او آنها را صرف در امور غیر مشروع بکند. باید ولی مال انسان، شخص مدبر و عاقل باشد، مثل ولی فقیه.

ثانیاً، آیه مبارکه می‌گوید: شما اختیار اموال خود را که قیام شما و قیام شما و هستی شما و استحکام شما به آن بستگی دارد به دست سفیه ندهید. یعنی باید به دست غیر سفیه بدهید. ولی فقیه باید عاقل بوده، و علاوه بر عقل، باید رشد هم داشته باشد؛ یعنی رشاققت (حدت نظر) هم داشته باشد. فکرش به تصرف و کیفیت تصرف در اموال به نحو احسن برسد (طهرانی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۲، ۱۸۴).

ج، علم و فقاقت حاکم و رهبر حکومت اسلامی

شرط دیگر از شرط های حاکم اسلامی این است که وی بر اساس اجتهاد اسلام شناس و فقیه در احکام و مقررات الهی باشد. پس رهبری شخص ناآگاه به اسلام و مقررات آن و یا آگاه به آن به صورت تقلید صحیح نیست. بر این معنی علاوه بر حکم عقلی و سیره عقلا که پیش از این خوانده شد آیات و روایات (از طریق فریقین) نیز دلالت دارند که به ذکر تعدادی از آنها می پردازیم:

آیات مورد استناد در این شرط:

۱- أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَّا يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. (۱. الیونس آیه ۳۵) آیا

آن کس که راهنمای حق است سزاوارتر است که پیروی گردد، یا آنکه راه نبرده مگر

۲- اینکه هدایتش کنند؟ شما را چه می رسد؟ چگونه حکم می کنید؟

و امام بی تردید از کسانی است که واجب است مورد پیروی قرار گیرد. پس در این صورت، عالمی که راهنمای حق است برای این منصب شریف (امامت) سزاوارتر از دیگران است.

و اما در آیه شریفه، کلمه «احق» سزاوارتر است» با آنکه با صیغه افعال التفضیل آمده، ولی در معنی لغوی خود استعمال نشده است. نظیر آیه شریفه: وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (الاحزاب آیه ۶) که بدین معنی است که «آنکه راه یافته، بهتر است که پیروی گردد و آنکه راه نیافته گرچه بهتر نیست امام می شود از او پیروی کرد» بلکه می توان گفت آیه در مقام جدل است گویا برخی از مردم به حسب عادت خویش افراد ناآگاه و رشد نیافته را قابل پیروی می دانسته اند، قرآن عمل آنان را مورد انکار قرار داده و به صورت تعجب می پرسد کدامیک از اینها برای پیروی کردن سزاوارترند؟ آنکه راهنمای حق است یا آنکه راه نیافته است؟

پس آیه شریفه خواسته است برای کسی که به حق هدایت یافته مزیت بیشتری قائل شود در حدی که اطاعت از وی را الزام آور سازد و به همین خاطر است که چون مسئله یک مسئله ضروری و فطری است در آخر آیه به فطرتشان ارجاع داده و آنان را از قضاوت بر خلاف فطرت، مورد توییح قرار داده است.

۳۹



۳- قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ هَمَانَا خَاوَنَد او (طالوت) را بر شما برگزید و او را در علم و جسم گسترش بخشید (البقره آیه ۲۴۷).

در این آیه مراد بر برگزیدن خداوند یا گزینش تشریحی است (به اینکه خداوند طالوت را رسماً و شرعاً حاکم و رهبر آنان قرار داد) یا گزینش تکوینی است (بدین معنی که خداوند در تکوین، توان علمی و جسمی طالوت را بر تر از دیگران قرار داد و جوهره رهبری را در وجودش به ودیعه نهاد به گونه ای که بطور طبیعی، توان رهبری دیگران را داراست) که جملات بعدی (گسترش علم و جسم) بیان علت برگزیدن وی باشد. در هر صورت طبق هر دو معنی (که هر دو بر یکدیگر منطبق است) از آیه استفاده می گردد که علم و آگاهی از شرایط رهبری و حکومت است.

۴- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ لِيَأْتُوا بِالْحَبَابِ «الزمر آیه ۹» بگو آیا آنان آگاهی دارند با آنان که نا آگاهند برابرنند؟ بدون شک تنها افراد خردمند متذکر و متوجه می شوند.

از این آیه نیز استفاده می گردد که افراد آگاه بر افراد نا آگاه مقدمند و ترجیح شخص مفصول یعنی جاهل، بر فاضل یعنی عالم جز از سوی افرادی که از خرد بهره ای نبردند متصور نیست. روایات مورد استناد در این شرط:

منتظری به نقل از کلینی از امام رضا (ع) چنین روایت می کند:

« و امام عالمی است که بر او چیزی پوشیده نیست و نگرهبانی است که از مسئولیت خود احساس خستگی نمی کند ... آگاهی اش فزاینده، بردباریش کامل، توانا به امامت و آگاه به سیاست است، اطاعتش واجب، به امر خدا قائم، خیر خواه بندگان خدا و نگرهبان دین خداست». (۱۵). و الامام عالم لا یجهل و راع لا ینکل، نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامه، عالم بالسیاسه، مفروض الطاعه، قائم بامر الله ف ناصح لعباد الله، حافظ لدین الله (کلینی، ۱۳۸۳، کتاب الحجج، باب نادر جامع فضیل الامام، حدیث ۱، ص ۲۰۲).

در متن روایت کلمه ((لاینکل)) آمده، یعنی در انجام مسئولیت احساس ترس و ضعف نمیکند، و کلمه ((مضطلع بالامامه)) از ماده ((ضلاعه)) به معنی قوت و توان استغف یعنی توان امامت و اداره جامعه را دارد. در این روایت گرچه مراد بیان حقیقت دوازده امام (ع) برای خلافت، از آن جهت که دارای این ویژگی های نیک هستند، می باشد، اما چون ملاک امامت دارا بودن این صفات است پس به تناسب حکم و موضوع هر کس بخواهد رهبری امت اسلامی را به عهده بگیرد لازم است که واجد این ویژگی ها باشد، منتهی با وجود و ظهور ائمه معصومین (ع) این حق از جانب خداوند تبارک و تعالی برای آنان ثابت و حتمی است و طبق مذهب ما، دیگران را نمی رسد که این جامه را از روی غصب و به ناروا بر تن کنند (منتظری، ۱۳۶۹، صص ۵۵، ۶۳).

البته همانگونه که در جای خود گفته شده روشن است که کفر دارای مراتبی است، کفر گاهی در برابر اسلام است و گاهی در برابر ایمان، در برخی موارد به افراد گناهکار هم کافر گفته می شود (نظیر ((لایزن الزانی و هو مومن، زناکار در حال ایمان زنا نمی کند)).

امینی در الغدیر از تمهید باقلانی مضمون ذیل را نقل می کند و ظاهراً این است که روایتی است از پیامبر ((کسی که خودش را بر دسته ای از مسلمانان مقدم بدارد و بداند که در بین آنان کسی که برتر



از او باشد وجود دارد، بدون شك به خدا و پیامبرش و مسلمانان خیانت کرده است» (امینی، ۱۳۲۴ هـ.ش، ص ۲۹۱). به نظر بنده قانونگذار باید از خود خواهی و گروه گرایی دور بوده و قانون را به گونه ای وضع نماید که مطابق حق و عدالت باشد، توضیح این که: تنها عالم به مصالح و مفاسد بودن، برای دفع قانون کافی نیست، ممکن است کسی مصالح قانونی را هم خوب بداند ولی گرایش های شخصی؛ خانوادگی یا گروهی نگذارد قانون را آنطوری که تشخیص می دهد وضع کند؛ چنین فردی، چیزی را به عنوان قانون عرضه می کند که منافع خود یا گروهش را بیشتر تأمین نماید. پس علاوه بر آگاهی از مصالح و مفاسد باید کسی باشد که خود خواهی و گروه گرایی اش باعث پایمال شدن حق و عدالت نشود. معیارهای ذکر شده، روشن می سازد که انسان های عادی چنین مصونیتی را ندارند، یعنی گروهی خواه ناخواه تحت تأثیر تمایلات است و اطمینان به اینکه کاملاً از پیروی هوی و هوس، مصون باشد، بسیار بعید و شاید محال باشد، اما خدای متعال هم به مصالح و مفاسد، احاطه کامل دارد، و هم در هیچ کاری نفع و ضرری متوجه او نیست.

چ، مرد بودن ذکوریت

شرط دیگر در رهبر و حاکم اسلامی مرد بودن است، البته در فقه ما (شیعه امامیه) بابتی به این عنوان گشوده نشده، اما در باب قضاوت در ارتباط با صفات قاضی این مبحث بطور گسترده مطرح گردیده و حتی در آنجا ادعای اجماع بر ضرورت مرد بودن قاضی شده است. مرحوم صاحب جواهر می فرماید: ((در هیچ یک از شرایط مورد اختلافی نیافته ام. آنگاه صاحب مسالک را نقل می کند که می فرماید: در نزد ما (امامیه) این شرایط مورد وفاق و اتفاق است. و سپس هنگام توضیح شرایط در ارتباط با شرط مرد بودن می فرماید: و اما مرد بودن شرط است بدان جهت که ادعای اجماع بر آن شده است. (محقق حلی، ۱۲۲۸ ه. ش، ج ۴۰، ص ۱۲)

دو نکته قابل توجه: پیش از پرداختن به آیات و روایات بحث، به دو نکته اساسی باید توجه کرد که در تبیین ضرورت این شرط بسیار مفید خواهد بود. بیان نکته اول متوقف بر چند مقدمه است که یاد آور می شویم:

مقدمه اول: تفاوت زن و مرد در نظام خلقت: بدون تردیدی زن و مرد از جهت ویژگیهای طبیعی و خصوصیات روحی و جسمی تفاوت هایی با یکدیگر دارند اما این تفاوتها الزاماً به معنی ناقص بودن یکی از آنها نیست، بلکه بدین معناست که خداوند حکیم برای استواری نظام خلقت و تحکیم روابط



اجتماعی و نظام خانواده تفاوت هایی را در خلقت زن و مرد قرار داده تا هریک مسئولیت های متناسب خود را به عهده بگیرند .

چرا که نظام خانواده هم به تدبیر نیازمند است و هم به عواطف ، تفاوت بین زن و مرد نظیر تفاوت بین اعضای بدن از قبیل چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضاست که در عین متفاوت بودن مجموعه ای از یک پیکر هستند و هریک متناسب با ساختمان خود، کار خویش را به گونه ای شایسته انجام می دهند . از باب مثال ، چشم از سایر اعضای بدن لطیف تر و ظریف تر است ، اما هیچ گاه این حساسیت و لطافت دلیل ضعف و یا نقص او نیست بلکه اساساً انسان جز با تمام اعضای بدن ، با خواص و ویژگیها و کارایی های متفاوت ، انسان کامل نیست . تفاوت بین زن و مرد نیز به گونه ای تقدیر گردیده که هریک برای انجام وظایف و مسئولیت های خود آماده باشند و یکدیگر را هرچه بیشتر جذب کرده و از زندگی در کنار هم لذت ببرند و حاضر به ایثار و فداکاری برای یکدیگر و فرزندان خود و جامعه گردند، و مسلم است که اگر خداوند سبحان زن و مردی را از جهت جسم و غرایز و خصوصیات روحی همسان و همانند هم خلق می نمود ، هریک خود را موجودی مستقل و بی نیاز از دیگری احساس می کرد و از همان ابتدا اساس خانواده که اساس جامعه است تشکیل نمی گردید .

موارد تفاوت بین زن و مرد بسیار زیاد است که در اینجا به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم :

زن ، مظهر مهربانی و عاطفه است و مرد، مظهر عقل و تدبیر ، و نظام خانواده به هر دو نیازمند است ، زن غالباً در جسم و روح و صدا ظریف است، و مرد خشن . زن مانند شاخه ظریف گل است و مرد همانند درخت بیابانی . زن غالباً به آرامش و سکون و دوری از کار و سرو صدا متمایل است و مرد به انجام کارهای سخت و پرتحرک و رزم . در مرد ، غوغاگری و شدت غلبه دارد و در زن دقت قلب و انفعال . در مرد ، بی باکی بیشتر است و در زن ترس . زن رودتر بالغ می شود و زودتر قدرت تولید مثل را از دست می دهد، و مرد دیرتر ، زن به زیور و زینت و نوگرایی تمایل دارد به خلاف مردو زن از مرد انتظار حماسه و شجاعت و قدرت دارد و مرد از زن انتظار زیبایی و کمال . زن به فن ادب متمایل تر است و مرد به علوم استدلالی و تفکر . در زن جوشش بیشتر است و در مرد صبر و کتمان سختیها . زن به تربیت فرزند و نظافت و اداره منزل علاقه مند است و مرد به تلاش و کار در خارج منزل . مرد در فکر تسخیر جهان است و زن در صدد تسخیر مرد . مرد سعادت خود را در مال و مقام و شهرت می یابد و زن در جلب توجه مرد به خویش روحیه های زن و مرد در بعضی موارد آن گونه متفاوت است که گاهی یک صفت در یکی از آنها باعث کمال فضیلت است و در دیگری زشت و ناپسند .



از امیر المومنین روایت شده که فرمود «بهترین خصائل زنان بدترین خصائل مردان است: خصلت هایی چون غرور و ترس و بخل. اگر زن دارای غرور باشد خود را در اختیار غیر شوهر خویش قرار نهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را نگهداری می کند، و اگر ترسو باشد از هر حادثه ای که متوجه او می شود می گریزد». علاوه بر اختلاف زن و مرد در روحیه و خصال نفسانی، دانشمندان اختلاف این دو را در خلقت اعضاء و جوارح آنها مانند حجم مغز و سر، وزن، طول و عرض قد، قلب، خون، سستی و شدت استخوان و عضلات و اعصاب و سایر حواس پنجگانه آنها نیز تشریح نموده اند که باید به کتب مربوط مراجعه شود. برادر شهیدمان مرحوم استاد مطهری، طاب ثراه، در کتاب نظام حقوق زن در اسلام این مباحث را به صورت نسبتاً کافی درج نموده و از قول خانم روانشناسی به نام خانم «کلیودالسن» نقل می کند که می گوید:

زنها به حسب فطرت علاقه مندند که تحت نظر شخص دیگری کار کنند و نیز زنها می خواهند احساس کنند که وجودشان مؤثر و مورد نیاز دیگران است و دیگران به آنها نیازمندند.

به عقیده من این دو خصلت روحی درزن از واقعیت وجودی آنان سرچشمه می گیرد که خانم ها تابع احساسات و مردان تابع عقل هستند. چه بسا دیده شده است که خانم ها از لحاظ هوش نه فقط نسبت به مردن برابری می کنند بلکه گاهی در این زمینه از آنها برتر هستند ولی نقطه ضعف خانمها فقط احساسات شدید آنهاست که بر ادراک آنان غلبه می کند. مردان همیشه عملی تر فکر می کنند، بهتر قضاوت می کنند، سازمان دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می کنند. (پس خانم ها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند بی فایده خواهد بود) خانم ها به علت اینکه حساس تر از آقایان هستند باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی شان احتیاج دارند....

بند پنجم: حکومت مسئولیتی سنگین و امانتی الهی:

حکومت با تمام شعبه های آن که از جمله قضاوت است علیرغم آنچه بعضی به آن به عنوان مقام و منصب دلربا می نگرند واز نظر اسلام و اولیای آن امانتی است الهی که مسئولیت های بسیار خطیر و سنگینی را به دنبال دارد و به هر اندازه دامنه آن وسیع تر باشد مسئولیت آن بیشتر و سنگین تر است، چنانکه امیر المومنین (ع) در نامه خود به اشعث بن قیس که استاندار آن حضرت در آذربایجان بود نوشت: «همانا حکمرانی تو برای تو طعمه نیست بلکه امانتی است بر گردنت» (نهج البلاغه نامه ۵). پس با این دید عقل اقتضا دارد که این بار مسئولیت بر عهده کسی قرار داده شود که قدرت به دوش کشیدن و انجام وظایف آن را داشته باشد، در غیر این صورت هم بر وی و هم بر کسانی که زیر نظر وی هستند ظلم شده است. در حدیثی وارد شده است: «کسی که فردی را در میان جمعی به کار



بگمارد و بداند در میان آنان کسی که بیشتر از وی مورد پسند خداوند است وجود دارد به خدا و پیامبرش و مومنان خیانت کرده است» کنز العمال، ج ۶ کتاب الاماره باب ۱ حدیث ۱۴۶۸۶ (منتظری، ۱۳۶۹، ص ۱۰۰، ۱۰۶).

بخش سوم: شرایط متصدیان امور حکومتی

بطور کلی ما می توانیم هر کسی که متصدی یک مقام و منصب دولتی و حکومتی به معنای عامش سه شرط کلی را ضروری بدانیم:

۱- شناخت قانون

کسی که می خواهد قانونی را امر کند خواه آن قانون، مربوط به امنیت داخلی باشد و خواه مربوط به دفاع روابط بین المللی و یا چیزهای دیگر، باید شناخت کافی از آن قانون و از اصول و ارزشهایی که قانون بر آن استوار است، داشته باشد. چون گفتیم وظیفه دولت عبارت است از ((اجرای قانون)) کسی می خواهد قانون را اجرا کند. یعنی مصالح و مفاسدی که قانونگذاران برای جامعه لازم دانسته اند و آن ها در قالب قانون هایی گنجانده اند آن ها را باید تأمین کند باید به آن قانون ها لاقول در حدی که برای کارش ضرورت دارد. بیش از دیگران آگاه باشد. البته متصدیان قانون در هر بخشی، به آنچه که مربوط به کار خودشان است در همه متصدیان حکومت باید باشد و آلا ممکن است کسانی دلسور جامعه بوده بخواهند خدمت کنند اما در اثر آگاهی، برخلاف قانون و برخلاف مصالح جامعه قدم بردارند و در واقع دوستان نا آگاهی برای جامعه باشند. پس آگاهی از قانون و اصول آن یکی از شرایط کلی برای همه کارگزاران حکومت است. البته این، مرابت مختلفی دارد. کسی که در رأس حرم قدرت است باید آگاهی بیشتری داشته باشد. کسانی که در مرتبه متوسط هستند به همان نیست و کسانی که در مرتبه پایین هستند یعنی کارگزاران جزء، نیز مسئولیت ها و وظایف مربوط به کار خویش را باید بدانند ولی کلمه جامع نسبت به همه این ها «آگاهی از قانون» است.

۲، تقوا

تقوا: یک شرایط در فرهنگ اسلامی است و در فرهنگ عمومی آن را وظیفه شناسی می گویند. کسی که متصدی امور در جامعه می شود. و مصالح مردم را، عهده دار می گردد باید در اندیشه تأمین مصالح آنان باشد، نه اینکه با رسیدن به قدرت؛ در فکر بر آوردن منافع شخصی خود بر آید. و نیز صلاحیت اجرای قانون را ندارد چرا که قانون را در جهت عکس و مطابق میل خود تفسیر، تاویل و یا



نسخ می کند و گاهی صریحاً مخالفت می نماید. پس شرط دوم برای متصدی امور حکومتی از صلاحیت اخلاقی یا به لسان قرآن و طبق فرهنگ اسلامی و تقوا است.

۳، کاردانی

هرکسی کاری را عهده دار می شود باید صلاحیت انجام آن کار داشته باشد، چون صرف آگاهی از قانون و داشتن تقوای شخصی برای به انجام رسیدن درست کارها کافی نیست بلکه تجربه و کاردانی هم کافی است تا به کمک آن به گره گشایی از مشکلات کوچک و بزرگی پرداخت که همه روزه پیش پای مسئولین، سبز میشود. البته این بدان معنا نیست که نقش اصلی در انجام کارها به عهده شرط سوم است بلکه در داستان پر رمز و راز «تعهد تخصصی» حرف ما این است که علم و ایمان و تجربه در یک رابطه تنگاتنگ یکدیگر را مدد می رسانند و بی هریک از آن ها، گوشه ای از کار زمین می ماند و آنچه که مطلوب است، داشتن این ۳ شرط با هم است.

هر یک از این شرایط حد ایده آلی می توان فرض کرد؛ این است که انسان در معلومات، تقوا و صلاحیت اخلاقی، آگاه به موضوعات خارجی و شرایط عمل، در حد بسیاربالائی باشد، چنین کسی همان است که ما آن را معصوم می دانیم.

اگر می توانستیم همه متصدیان را از معصومین انتخاب کنیم، آن حکومت یک حکومت ایده آل بود؛ در آنجا نه هیچ اشتباهی رخ می داد و نه هیچ اعمال غرضی می شد ولی می دانیم که معصومین چند نفری بیش نیستند. آنچه بین فرق اسلامی، مورد اتفاق است شخص رسول اکرم است. مایشیعیان غیر از پیامبر اکرم (ص)، فاطمه زهرا (س) دوازده امام (ع) را هم معصوم می دانیم، ولی به هرحال از یک طرف آن بزرگوار تعداد شان کم است. و از طرف دیگر خواه و ناخواه پیامبر اکرم (ص) در رأس حکومت باشد، خواه امام معصوم (ع) همه کشوری حضور دارند، در همه جا که نیست، امام معصوم در یک جا حضور دارد همه جا که خودش متصدی کارهای حکومتی نمی شود. پس ناچار متصدیان حکومت باید شرایط و ویژگی های حاکم را در حد مطلوب برای کارها داشته باشند و از دانایان به قانون و مکتب، کسی انتخاب می شود که اعلم باشد و در بین آن کسانی که آگاه به مسائل اجتماعی هستند افرادی که آگاهی بیشتری دارند انتخاب می شوند، و همچنین در بین کسانی که تجربیات فنی و مهارتهایی دارند باز آنهایی که صلاحیت و تجربه بیشتری دارند واز عهده کار بهتر بر می آیند انتخاب می گردند، به شرط اینکه همه آنها دارای تقوا و خداترسی باشند و منافع خود را بر منافع به جامعه مقدم ندارند



بند اول: دلایل قرآنی بر این شرایط

در قرآن کریم، از تعدادی حکومت های حق که بوسیله انبیاء و اولیاء خدا، تحقق پیدا کرده، نام برده شده است. و در ضمن داستان آنان، به شرایط حاکم و وظائف و اشاراتی شده است. زمانی که حضرت یوسف در مصر بوده پدرش و مادرش هنوز اطلاعاتی از حیات او نداشتند. عزیز مصر خوابی دید که، گاو لاغر هستند و ۷ گاو چاق، نیز ۷ خوشه سبز ۷ خوشه خشکیده، وحشت زده از خواب بیدار شد و تعبیر کنندگان خواب را جمع کرد. آن ها گفتند: این خواب ها تعبیر ندارد بدون واقعیت است تا اینکه یکی گفت: من کسی را در زندان به نام یوسف سراغ دارم که در تعبیر خواب استاد است. رفتند او را از زندان آوردند و تعبیر خواب را از او خواستند. حضرت یوسف خواب را تعبیر نمودند و راهکارهایی را برای رفع مشکلات خشکسالی ارائه دادند این دستور ها را دادند و به عزیز مصر گفتند که: مرا مسئول این کار قرار دهید که طوری اداره کنم که بعداً مشکلی پی ش نیاید و استدلال کرد ((اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ)) من که این پیشنهاد را می کنم براین است که از یک طرف منافع شما را حفظ کنیم و از سوی دیگر به چگونگی انجام کار، آگاه هستم. از اینجا دو شرط اساسی بدست می آوریم که یکی از آن ها، قابل تحلیل به دو شرط است که بر کشش به شرائطی همچون شناخت قانون، کاردانی و تقوا است، پس در این داستان می بینیم که برای پذیرش پست ها به عنصر ((آگاهی)) کلیه شده است، تا بدانند چه کار باید جامعه را بدست او می سپارند به آن خیانت نکند. پس هم علم لازم است، هم مهارت و آگاهی از کیفیت اجرا هم امانت و درستکاری.

در داستان دیگری در قرآن کریم، راجع به قضاوت حضرت داوود و سلیمان آمده است. خدای متعال مقام خلافت را به ایشان واگذار کرده است. و از فروع دین مقام این است که ایشان میان مردم قضاوت می کرد و قضاوتش نافذ بود. يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الدِّينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

(ای داوود ما تورا در زمین جانشین خود ساختیم، پس میان مردم به حق حکومت و داوری کن و از هوی نفس پیروی مکن که تورا از راه خدا منحرف سازد) (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، صص ۱۳۴، ۱۳۸).

بند دوم: شرایط و صفات امام و ولی امر

۱- اجتماع:



یعنی بتواند مسائل و احکام اسلامی را از منابع آن که کتاب و سنت است با بکار بردن معیارها و روشهای تخصصی کتاب و سنت است با بکاربردن معیارها و روشهای تخصصی استنباط نماید و در شناخت اسلام پیرو و مقلد دیگران نباشد و به تعبیر دیگر مجتهد و فقیه و صاحب رأی و نظر در مسائل اسلامی باشد.

لزوم این شرایط با توجه به نوع حکومت که حکومت قانون است و قانون هم آسمانی و متکی به وحی الهی است و طریق خاصی برای استنباط و بدست آوردن آن وجود دارد روشن است، خلاصه اینکه فردی که در رأس حکومت اسلامی قرار می گیرد باید عالم به موازین و قوانین اسلامی بطور کامل باشد تا با تخصصی که در این زمینه دارد قوانین الهی را در اختیار جریان و قوای حاکمه بر مملکت قرار داده و رای او در شناخت قوانین اسلامی در مسائل اجتماعی برای قوا و ارگانها معیار باشد.

این مطلب را از آیه و روایات زیر می توان استفاده نمود:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (الیونس آیه ۳۵)
ترجمه: آیا کسی که بحق هدایت می کند سزاوار است پیروی شود. یا کسیکه خود نیازمن بهدیت دارد و باید هدایت شود پس چگونه حکم می کنید.

در این آیه قرآن وجدان مردم را مخاطب قرار داده و حکومت در این مسئله را به خود آنها واگذار نموده است. و معلوم است که هر انسان با وجدان و با شعوری قضاوتش این خواهد بود. که پیروی از آنهایی صحیح است که بتوانند هادی و راهمای بسوی حق باشند یعنی حق را تشخیص داده و شناخت کاملی از آن دارند و مردم را بسوی آن دعوت می کنند و جامعه را در مسیر حق قرار می دهند. و کسیکه خود نیاز به هدایت و شناخت حق دارد و باید او را دیگری هدایت کند سزاو راطاعت و متابعت نیست پس فردی که زمام امور را بدست گرفته و همه ارگانها بلك همه مردم بحکم اسلام از را اطاعت و پیروی می نماید باید بی نیاز از هدایت و راهنمایی دیگران در شناخت حق و مسائل اسلامی باشد.

در این خطابه امام ضمن بیان شرائط حاکم و زمامدار علم به کتاب و سنت و فقه در دین را نخستین شرط بیان فرموده است

۱، در نهج البلاغه خطبه ۱۷۳ آمده است أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.



ای مردم بدرستی که سزاوارترین مردم به این امر (حکومت) نیرومندترین آنها بر آن و آگاه ترین آنها به فرمان خداوند در امر حکومت و مسائل مربوط به آنست ، و پر روشن است که نیرومندترین فرد بر امامت و حکومت کسی است که بهتر بتواند آن را اداره کند و از مدیریت و تدبیر بیشتری برخوردار باشد و بزدل و ترسو نباشد، چنین فردی قوی ترین مردم است بر امر حکومت.

۲، روایت عمر بن حنظله از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

يَنْظُرَانِ مِنْ كَانِ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدِ رَوَى حَدِيثَنَا ، وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا ، وَعَرَفَ أَحْكَامِنَا ، فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا ، فَانِي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا ، فَإِذَا حَكَمَ بِحَكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَانَمَا اسْتَخَفَ بِحَكْمِ اللَّهِ (۱)

در این روایت سؤال شده است از دونفری که در مسئله ای نزاع دارند و بسطان یا قاضی که از طرف سلطان منصوب است رجوع نموده اند امام پس از آنکه از مراجعه کردن بسطان جور و قاضی او نهي می کند، میفرماید:

آن دو نفری که اختلاف دارند کسی را از خود شما که دارای این اوصاف باشد انتخاب کنند و با مراجعه نمایند .

۱- احادیث ما را روایت نماید یعنی به منابع فقه اسلامی که از مهمترین آن احادیث ائمه است

آگاهی داشته باشد

۲- اهل نظر و رأی در حلال و حرام ما باشد یعنی قوه استنباط احکام شرعی را دارا باشد

۳- عارف باحکام باشد یعنی آگاهی کامل باحکام اسلامی از دید اهل بیت داشته است .
چنین شخصی را حکومت دهند در امور خود پس بدرستی که من او را حاکم بر شما قرار دادم .

۱، عدالت و تقوی

دانستیم که مهمترین هدف در حکومت اسلامی اجراء قانون و عدالت و ایجاد فضیلت و تقوی در جامعه و توجه مردم به خداوند و تربیت آنان با اداب و اخلاق اسلامی است .

و از طرفی می دانیم تاثیری که حکومت مخصوصاً شخص زمامدار بر روی اخلاق مردم دارد بیش از هر چیز دیگر است تا آنجا که از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است که فرمود:

الناس بامرائهم ائمه منهم بابائهم مردم به زمامدارانشان از نظر اخلاقی شبیه ترند از آنان به پدرانشان یعنی شباهتی که مردم از جهت اخلاقی به زمامدار پیدا میکنند که این شباهت از جهت تاثیری است که روش های عملی و اخلاقی زمامداران در جامعه میگذارد، بیش از شباهتی است که مردم به پدران خود

دارند و تأثیر حکومت و نقشی که از جهت سازندگی ملت دارد بیش از تأثیر پدر و مادر در محیط تربیتی خانواده است .

امیر المومنین علی علیه السلام در کلامی که هنگام حرکت به سوی شام برای قتال بامعاویه از آن حضرت نقل شده است میفرماید: *اتقوا الله و اطيعوا امامكم فان الرعيه الصالحه تنجوا بالامام العادل الا و ان الرعيه الفاجره تهلك بالامام الفاجر*

پرهیزگار باشید و اطاعت کنید امام خود را بدرستی که رعیت گناهکار هلاک می شود بوسیله امام فاجر و گناهکار

در این خطابه امام رابطه مستقیم بین عدالت امام و شایستگی و صلاح امت و همچنین رابطه بین فاسق بودن امام و فسق امت را بیان فرموده است و از آن چنین استفاده می شود که امام عادل سبب نجات ملت و امام فاجر سبب هلاکت آنان می گردد. (مجلسی، ۱۳۶۳، ص ۴۳)

از امیر المومنین (ع) در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه چنین نقل شده است که فرمود :

وقد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الوالى على الفروج والدماء والمغانم والأحكام وإمامة المسلمين : البخيل ، فتكون له فى أموالهم نهمته ، ولا الجاهل فيضلهم بجهله ، ولا الجافى فيقطعهم بجفائه ، ولا الحائف للذول فيتخذ قوما دون قوم ، ولا المرتشى فى الحكم فيذهب بالحقوق ، ويقف بها دون المقاطع ، ولا المعطل للسنة فيهلك الأمة

در این خطبه صفات و حالاتی را که حاکم و والی مسلمین باید از آنها بدور باشد بیان فرموده و برای آنکه اهمیت مقام زمامداری و ولایت و عظمت این مسئولیت روشن شود که این خود دلیل بر لزوم تقوی و پاکی او از اینگونه صفات است می فرماید که به تحقیق شما می دانید، سزاوار نیست کسی که والی و سرپرست بر نوامیس و جان و مال مردم و احکام و رهبری مسلمین است دارای این صفات باشد.

۱- بخیل باشد، و در نتیجه حریص در اموال مردم و بیت المال عمومی باشد .

۲- جاهل نباشد پس آنها را گمراه نکند بخاطر جهل و نادانیش

۳- خشن نباشد و گرنه با خشونت ملت را از خود جدا می کند .

۴- در تقسیم اموال راه ظلم را در پیش نگیرد و در نتیجه دسته و گروهی را بر گروه دیگر برتری بدهد بدون آنکه جهت و سببی برای امتیاز آنان باشد.

۵- در حکم و قضاوت رشوه گیر نباشد و حقوق را پایمال نماید و اجرا حدود الهی را متوقف سازد .



۶- سنت و قانون الهی را تعطیل نکند و امت اسلامی را به هلاکت برساند .

خلاصه اینکه شش صفت بخل ، جهالت، خشونت ، رشوه گیری ، حیف و میل بیت المال ، تعطیل نمودن سنت های الهی ، باید در حاکم و والی مسلمین نباشد چه اینکه او کسی است که بر جان و مال و ناموس مردم مسلط است و عهده دار رهبری مسلمین است الگو راهنمای آنان است و چنین فردی نمیتواند چنین اوصافی را دارا باشد . در این خطبه اگر چه مسئله عدالت و تقوی تصریح نشده است ولی خصوصیتی در آن بیان شده است که جز با وجود تقوی و عدالت و روح خدا ترسی در یک انسان یافت نمیشود :

در روایتی امام حسین (ع) خطاب به اهل کوفه، نسبت به رهبری جامعه می نویسد که:

«ما الامام إلا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابشین نفسه علی ذات الله»
(پیشوا امام نیست مگر آن کسی که حکومتش بر پایه قرآن باشد، و قسط را بر پایدارد به دین حق پایبند باشد، و خود را وقف راه خدا کند) (ارشاد مفید، ص ۱۸۶).

۴_ بصیرت ، تدبیر ، شجاعت

ضرورت وجود این صفات در زمامدارو ولی مسلمین از آن جهت است که اداره اجتماع و حکومت بدون این اوصاف امکان ندارد تا فردی از مدیریت کافی و آگاهی و بصیرت در امور برخوردار نباشد نمی تواند جامعه را اداره کند همانطور که در یک مجتمع کوچک مدیریت لازم است و همانگونه که پدر در محیط خانه اگر مدیر نباشد قادر بر اداره خانواده نیست در اداره جامعه هم تدبیر و بصیرت ضرورت خواهد داشت، و همچنین باید در مقابل انواع تهاجمات دشمنان داخلی و خارجی اربابها، تحدید ها، با کمال شهامت و شجاعت مقاومت کند و گرنه در اولین برخورد با مشکلات از پا در می آید و برای نجات خود تن به هر ذلتی می دهد اگر چه به فروختن کشور به اجنبی و بیگانه باشد .

لذا قرآن از مسائلی که برای رهبران ضروری شمرده است صبر همان استقامت و خویشتن داری است که مهمترین مظهر و موردش در مقابل دشمنان است .

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...)(الاحقاف/۳۵)

صبر کن همان گونه که صبر نمودند رسولان صاحب عزم یعنی شریعت ، فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ (الطه ۱۳۵)

صبر کن بر آنچه می گویند و در نوزده مورد پیامبر را امر بصبر فرموده است .

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (السجده ۲۴)



قرار دادیم از بنی اسرائیل ائمه ای (یعنی رهبران و امامی) که به فرمان ما هدایت کنند بعد از آنکه صبر کردند و با آیات (نشانه ها) ما یقین پیدا نمودند.

از این آیه استفاده می شود صبر از شرائط امامت است و امامت گروهی از انبیاء که در آیات دیگر از آنها نام می برد پس از دارا شدن مقام صبر بوده است، (طاهری خرم آبادی، ۱۳۸۵، صص ۹۴، ۸۱)

بخش چهارم: ولایت فقیه

بند اول: پیشینه ولایت فقیه

از جمله شبهاتی که پیرامون ولایت فقیه مطرح است این است که می گویند: ولایت فقیه تنها از اندیشه امام خمینی (ره) شرعاً گرفته و در میان علما و فقهای پیش از ایشان مطرح نبوده است. «ولایت فقیه یک کلمه ای است که در فقه در قسمت فرعیات بوده، مثلاً در جوامعی که قبلاً حکومت مرکزی «سانترالیزم» وجود نداشته، یعنی حکومت مرکزی نبوده... در قدیم به این ترتیب می گفتند: اگر یک انسان مرد، بچه دارد این صغیر است، سرپرستی این {بچه} با کیست؟ گفتند: که فقیه، یک مجتهد جامع الشرایط می تواند سرپرستی اموال او را به عهده بگیرد، لهذا برای حکومت اسلامی... این را نمی شود تعمیم داد. هیچ کس در فقه، و هیچ فقیهی تا کنون نیامده، نگفته که ولایت فقیه به معنای حکومت است. مهمترین عامل ناشناخته ماندن اصل ولایت فقیه در طول تاریخ، انزوای مذهب تشیع از ورود به صحنه سیاست جهانی و تشکیل یک حکومت الهی و اسلامی بوده است، که همیشه هر قیام شیعی به منظور تشکیل حکومت اسلامی از سوی دشمنان اسلام سرکوب و به خاک و خون کشیده میشد. در نتیجه، مبانی علمی و عقیدتی این نظام حیات بخش تنها در کتاب های استدالای و درسهای حوزوی، آن هم به طور اختصار، مطرح می شده و به تدریج از جایگاه اصلی و طبیعی خود (علم کلام و عقاید) نقل مکان کرده و به حوزه فقه وارد شده است و به سبب عدم امکان دستیابی به مواد و موارد مترقی آن که اصول و قوانین حکومت می باشد به ناچار در محدوده اموال غیب و قصر (مفقودان و نابالغان) و مواردی از این گونه باقی مانده است، و به مرور زمان آن چنان از اذهان فاصله گرفته که هم اکنون نیز که بیست سال از تحقق عینی آن در ایران اسلامی میگذرد هنوز صورت متعالی آن (حکومت و ولایت فقیه) برای بعضی از افراد مبهم، پذیرش کامل آم، چنان که باید و شاید برای پاره ای از افکار سنگینی می کند. حتی افراد بزرگوار و با عظمتی که ولایت فقیه حق شرعی و طبیعی خود آنان نیز هست در اطلاق و یا برخی از جوانب آن تأمل دارند. اینجاست که به عظمت افکار امام راحل (ره) و عمق بینش پی می بریم، چون ولایت فقیه را از مسائلی دانست که



تصور آن موجب، تصدیقش می شود و اثبات آن نیازمند دلیل نیست. (ابراهیم زاده آملی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴، ۱۰۵).

بند دوم: اقوال فقهای شیعه درباره ولایت فقیه:

«ولایت فقیه» جزو مسلمات فقه شیعه است. اینکه حالا بعضی نیمه سوادها میگویند امام «ولایت فقیه» را ابتکار کرد و دیگر علما آن را قبول نداشتند، ناشی از بی اطلاعی است (رهبر معظم انقلاب ۷۸/۱۱/۴). کسی که با کلمات فقها آشناست، می داند که مساله «ولایت فقیه» جزء مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. کاری که امام کرد این بود که توانست این فکر را با توجه به آفاق جدید و عظیمی که دنیای امروز و سیاستهای امروز و مکتبهای امروز دارند، مدون کند و آن را ریشه دار و مستحکم و مستدل و با کیفیت سازد.

امام خمینی می فرماید: زمامدار بایستی عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که خداوند می خواهد اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیتکار نباشد: قال لا ینال عهدی الظالمین (مائده/۵۱) خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمیدهد (امام خمینی، ۱۳۴۸، ص ۵۰).

شیخ مفید می فرماید: هنگامی که سلطان عادل (امام معصوم) برای ولایت در آنچه ذکر کردم، در ابواب فقه، وجود نداشت، بر فقیهان اهل حق عادل صاحب رأی و عقل و فضل است که ولایت آنچه را بر عهده سلطان عادل است را بر عهده گیرند. (المقنعه ص ۶۷۵، به نقل از ممدوحی، ص ۱۲۳)

علامه حلی (ره) در تذکره، کتاب خمس چنین آورده است: هدایای حاکم ستمگر را - اگر آن را از حرام و ظلم به دست آورده - نباید پذیرفت. گرفتن آنها حرام است و برگیرنده واجب است، اگر صاحب اصلی مال را می شناسد، تمامی آن را به مالک برگرداند و اگر مالک آن را نمی شناسد، باید تمام آن مال را به حاکم شرع بدهد و مجاز نیست آنها را به ظالم ستمگر برگرداند و در صورتی که چنین کاری کند، در قبال آن اموال ضامن می باشد (علامه حلی، کتاب خمس، به نقل از ممدوحی، ص ۱۲۳).

شهید اول می فرماید: در صورت حضور حاکم شرع، لازم است اجازه ایشان کسب شود؛ چرا که بر همه مناصب شرعی، ولایت دارد (الذکری ص ۵۷ به نقل از ممدوحی، ص ۱۲۳)

محقق ثانی (کرکی) می فرماید: فقیهان و دانشمندان امامیه، اتفاق کرده اند بر اینکه فقیه عادل شیعه که جامع شرایط فتوا باشد، فقیهی که از او در احکام شرعی به مجتهد تعبیر می شود، نایب امامان هدایت



(علیهم السلام) است در حال غیبت، در تمام آنچه که قابلیت نیابت را داشته باشد (رسائل به نقل از ممدوحی، ص ۱۲۱)

غرض از تشکیل حکومت این است که صاحب ملک، امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد. برای چنین حکومتی، داشتن دو سرمایه لازم است: یکی علم به مصالح حیات جامعه و مفساد آن و دوم، داشتن قدرت بر اجرای آنچه که صلاح جامعه میدانند. و این دو ویژگی در طالوت بود (علامه طباطبایی، المیزان ص ۴۳۶، به نقل از ممدوحی، ص ۱۲۳).

آیت الله مکارم می فرماید: و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً؛ از تعبیر «ملکا» چنین برمیآید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه زمامدار کشور هم بود. از اینجا مخالفت شروع شد. (آیت الله مکارم، تفسیر نمونه ص ۲۳۷ به نقل از ممدوحی، ص ۱۲۳).

آیت الله سبحانی می فرماید: یکی از شرایط مهم در حاکم اسلامی، قدرت بر اداره امور افرادی است که بر آنان گمارده شده است. همین کاردانی و لیاقت است که به حاکم امکان میدهد تا پریشانی امت را اصلاح و آنان را به مراتب کمال و ترقی رهنمون شود. (آیت الله سبحانی، ۱۳۷۰، ص ۲۳۰).

محقق کرکی (ره) می فرماید: پوشیده نیست که ولایت طفل در اصل برای پدرش ثابت است ... اگر پدر موجود نبود، وصی پدر ولی طفل می باشد. اگر وصی پدر هم نبود، وصی جد، ولی طفل می باشد و اگر هیچ کدام وجود نداشتند، حاکم، ولی طفل می باشد و منظور از حاکم، امام معصوم یا نایب خاص او می باشد و در زمان غیبت، نایب عام او حاکم می باشد، و نایب عام هم کسی است که دارای شرایط فتوا و حکم باشد ... و پوشیده نیست که هرگاه در کلمات فقها، کلمه حاکم را به کار برده اند، منظور از آن جز فقیه جامع شرایط کسی نمی باشد (جامع المقاصد، کتاب وصایا، به نقل از ممدوحی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳).

بند سوم: صفات و شرایط ولایت فقیه

جایگاه رفیع و قداست رهبر اسلامی و ولی فقیه از یک سو، و اعطای اختیارات گسترده به معنای ولایت و امامت از سوی دیگر، سبب می شود که رهبری، واجد شرایط خاص و ویژگی ها و صفات فوق العاده ای باشد، تا از عهده انجام رسالت خویش به خوبی بر آید، و نیز صفاتی که لازم است در ولی فقیه و زمامدار باشد، تناسب خاصی با نوع حکومت و اهداف آن دارد، به طوری که پیاده شدن هدف ما و رسیدن به آرمانهای حکومت بستگی به وجود این صفات دارد.

به طور کلی می توان شرایط و صفات ولی امر مسلمین و رهبر اسلامی را در سه شرط خلاصه کرد:



۱- فقاها و به عبارت دیگر، اجتهاد و شناخت قانون الهی

۲- عدالت و تقوا

۳- لیاقت و کاردانی و مدیریت و، تدبیر، شجاعت، آگاهی به زمان، بصیرت و داشتن بینش صحیح سیاسی و اجتماعی.

در روایات اسلامی نیز اشاراتی بر این صفات شده است. مفید درالارشاد از امام حسین (ع) در نامه ای که به مردم کوفه، نوشتند، فرمودند:

«فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذالک لله» (امفید، ص ۳۸۱)

به جان خودم سوگند، پیشوا و امام نیست مگر آن کسی که حکومتش بر پایه قرآن باشد قسط را بر پای دارد، به دین حق پایبند باشد، و خود را وقف راه خدا کند.

رجالی به نقل از طبرسی از امام حسن عسگری (ع) در حدیث معروفی می فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلُوهُ (طبرسی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۳)

هریک از فقیهان که بر نفس و امیال نفسانی خود چیره باشد، دین خدا را پاس بدارد، با هوی و هوس خویش مخالفت نماید، و مطیع احکام و اوامر خدا و مولای خود باشد، پس مردم لازم است از او اطاعت و تقلید کنند. یکی از چهره های برجسته فقهی، سیاسی که در سیر تفکر سیاسی تاریخ جهان اسلام به طور قابل توجهی به مبحث شرائط و صفات رهبری پرداخته است، ((ابوالحسن ماوردی)) است وی در

کتاب معروف خود «کلام السلاطنه» این مسائل را مطرح ساخته است.

ماوردی شرائط حاکم، رهبر و خلیفه را به دودسته تقسیم می کند:

اول، شرایط عام:

۱- علم و یا اجتهاد

۲- عدالت

۳- رأی صاحب نظر سیاسی

۴- شجاعت

۵- نخوت (غیرت و دلسوزی)

۶- سلامت حواس

۷- سلامت اعضا

دوم، شرایط خاص:

۱- افضلیت (بیشترین میزان از هر یک از شرایط مثلاً عالمتر و عادلتر)

۲- اکثریت بیشترین تعداد شرایط

۳- استقبال پذیرش عمومی بیشتر، اکثریت نسبی

۴- استعجال (سرعت پذیرش عمومی)

با توجه به آنچه به عنوان شرایط ولی فقیه و رهبر حاکم اسلامی گفته می شود معلوم می شود که مرجعیت جزو شرایط لازم حاکم است، هر چند نیز ممکن است، ولی فقیه مرجع نیز باشد.

امام خمینی در این باره می فرماید:

من از ابتدا معتقد بودم اسرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست، مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت میکند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل برای رهبری حکومتشان تعیین کنند. وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، رهبری او مورد

قبول مردم است، در این صورت ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است.

در اصل قانون اساسی من این را می گفتم ولی دوستان در شرائط مرجعیت پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست. صفاتی که لازم است در ولی امر و زمامدار باشد تناسب خاصی با نوع حکومت و اهداف آن دارد بطوریکه پیاده شدن هدفها و رسیدن با آرمانهای حکومت بستگی به وجود این صفات دارد و این صفات همان معیارهای کلی و عمومی است که در زمان غیبت برای زمامدار و ولی امر مشخص شده است و نصب بصورت عام و کلی تحقق یافته است، اینک به بیان هر یک با اشاره اجمالی به دلیل آن می پردازیم.

الف، اعلیّت

مسأله اعلیّت در موضوع ((حکومت و ولایت)) غیر از اعلیّت در باب اجتهاد و تقلید است. اعلیّت در اجتهاد و تقلید به معنی آن است که فقیه صاحب فتوا بتواند بهتر از همه مجتهدان، احکام شرعی را از روی ادله تفضیلی آن استنباط کند. اما اعلیّت در حکومت فقط منحصر به قدرت و توانایی ذهن



در استنباط احکام نمی باشد؛ بلکه فقیه صاحب ولایت باید از بینش عمیق اجتماعی و سیاسی برخوردار بوده آگاهی فراوان بر حوادث مختلف داشته باشد .

البته در ادله ولایت فقیه، بیانی پیرامون قید اعلمیت دیده نمی شود، اما اثر اعلمیت در حکومت هنگام تعارض دو حکم (از دو فقیه) بروز می کند؛ همچنانکه اثر اعلمیت در افتاء موقعی ظاهر می شود که دو فقیه دارای دو فتوای متفاوت و متعارض باشند .

توضیح اینکه : هرگاه بین دو فتوا یا دو حکم ، تعارض و ناسازگاری پیدا شود، اصل آن است که هر دو حکم یا هر دو فتوا از حجیت و اعتبار ساقط می گردند. اما اگر یکی از دو فقیه ، چه در زمینه صدور فتوا و چه در زمینه صدور حکم ، نسبت به فقیه دیگر اعلم بوده از مرتبه برتری برخوردار باشد، به گونه ای که ناسازگاری بین دو فتوا یا دو حکم موجب عدم اطمینان به رأی فقیه اعلم نگردد، فتوای وی همچنان بر اعتبار خود باقی می ماند . مسأله نسبت به دو فتوای متعارض نیز چنین است ، همانگونه که در بحث اجتهاد و تقلید روشن شده است . اما دو حکم متعارض به دو صورت قابل طرح هستند. گاهی حکم فقیه جنبه کاشفیت از حکم شرعی دارد، مانند حکم به ثبوت هلال اول ماه (که آثار شرعی مانند اثبات عید فطر یا ثبات عید قربان دارد) و گاهی حکم فقیه در رابطه با تدوین بخش آزاد قانون می باشد، مانند تعیین قیمت کالا .

در اینجا به نکته ای ، که بعداً به تفصیل خواهد آمد، اشاره کنیم و آن اینکه :

به طور طبیعی در حکومت اسلامی بین حاکمان شرعی جامعه تعارض و ناسازگاری در احکام صادره پیش نمی آید ؛ بلکه بر فقهاء صاحب اختیار و متصدی امر فرض است که در شرایط عادی برای امت نظر واحدی را ، که از طریق مشاوره به دست آورده اند، ابراز کنند و هماهنگ و همونوع باشند یا آنکه حکم فقیه اعلم را ترجیح دهند . زیرا مصلحت امت در صورتی رعایت می گردد که یک روش و دستورالعمل بر او عرضه شود و بدیهی است که ولی امر باید مصالح افراد تحت ولایت خود را در نظر بگیرد (حائری، ۱۳۶۴، صص ۱۷۹، ۱۸۷).

ب، ذکوریت

یکی از شرایط ولایت فقیه ذکوریت است. ولی فقیه باید مرد باشد تا بتواند حاکم بوده و ولایت داشته باشد ما در این باره از دو آیه قرآن و از دو روایت استفاده می کنیم. البته این ادله غیر از ادله ای مانند اجماع و سیره و روایات متواتره و مستفیضه است که مفصلاً در «رساله بدیعه» ذیل تفسیر آیه: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ** «سوره

النساء آیه ۳۴ آمده است. اینک مُلَخَّصاً و فقط بجهت استفاده این شرط برای حاکم فقیه اسلام، به این دو آیه و دو روایت استناد می‌کنیم.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ.
طُریحی در «مجمع البحرین» گوید: معنی و مُفاد آیه مبارکه اینست که: برای مردان بر زنان قیام و لواء و سیاست است. مردان نسبت به زنان از جهت و لواء و سیاست قیمومت دارند؛ و از این جهت قیّم زن‌ها هستند. در این آیه به دو امر تعلیل شده است، که یکی موهبتی است از خداوند تبارک و تعالی و دیگری اکتسابی است.

أما موهبتی آن اینست که: خداوند مردان را بر زنان در جهات کثیره‌ای از کمال عقل و حسن تدبیر و زیادی قوه در اعمال و طاعات فضیلت داده؛ و بدین جهت نبوت و امامت و ولایت هم اختصاص به مردان داشته، و إقامة شعائر دینی و جهاد و قبول شهادت در هر امری مختصّ به مردان است؛ و زیادی نصیب در ارث و غیر ذلک از آن مردان می‌باشد. این از جهت موهبتی.

أما جهت اکتسابی اینست که: مردها بر زن‌ها از اموال خود انفاق می‌کنند و نفقات آنها را می‌دهند و مهریه به آنها می‌پردازند؛ با اینکه فائده نکاح امری مشترک بین هم دو است. و بآدر هر قوله بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ قوله بِمَا أَنْفَقُوا برای سبب است. و «ما» مصدریه است اى بِسَبَبِ تَفْضِيلِ اللَّهِ وَبِسَبَبِ أَنْفَقُوا. بنابراین در این آیه، حکم مُعَلَّل به علت است.

چرا خداوند رجال را قیوم و قیام زن قرار داده است؟ به جهت این دو موهبتی و کسبی، در مردان هست و در زنان نیست. ولایت فقیه در حکومت اسلام (طهرانی، ۱۳۷۹، صص ۱۷۴، ۱۷۵).

ج، قدرت و تدبیر و رهبری

شرط دیگر برای والی و حاکم اسلامی قدرت و تدبیر رهبری یا ((حسن الولاية)) است. پیش از این قبلاً یاد آور شدیم که خردمندان هنگامی که بخواهند کاری را به کسی واگذار کنند طبق فطرت خود شرایطی را که یکی از آن شرایط توان و قدرت وی بر انجام کار است در نظر می‌گیرند. از سوی دیگر بدقیافه و بد ترکیب بودن، موجب انزجار و نفرت مردم از شخص رهبر می‌گردد و این با ولایت و حکومت که بر مبنای آن بر جذب مردم است سازگار نیست. و برجسته تر از همه این صفت‌ها صفت حلم و بردباری است، زیرا اگر رهبر عصبی مزاج، تندخو و ترش رو باشد رابطه و پیوندش با مردم گسسته می‌شود. و ظاهراً تعبیر «حسن ولایت» و نیز «قوه و قدرت» که در برخی روایات آمده و پس از این خواننده می‌شود بهترین تعبیری است که همه این ویژگیها از آن استفاده می‌گردد، که ما



همه آنها را به عنوان یک شرط قلمداد نموده ایم ، علاوه بر این که روایت های آنها غالباً مشترک است چنانچه روشن خواهد شد .

البته مخفی نماند که علم و اطلاعی که در اینجا از آن سخن به میان آمد غیر از علمی است که پیش از این به عنوان یک شرط مطرح شد ، زیرا مراد به علم در اینجا اطلاع داشتن بر مسائلی جزئی و فنون سیاسی و حوادث زمان است ، اما مراد از آن علم، آگاهی به مسائل کلی اسلام که از کتاب و سنت استنباط می گردد بود که اصطلاحاً از آن علم به فقاقت تعبیر می شود.

در هر صورت یکی از دلایل شرط قوت و قدرت در والی و رهبر ، قضاوت عقل است و این معنی روشن است که والی مردم ، که در صدد رفع نقص و کمبودهای مردم است باید توان این کار را داشته باشد و بلکه خود از همه افراد تحت فرماندهی خویش قوی تر و توانمند تر باشد و همواره تاریخ شاهد این فاجعه بوده است که بسیاری از امت ها به خاطر ضعف و بی کفایتی رهبران شان با مشکلات و زیانهای

فراوان روبرو بوده اند و همین نارسایی چه بسا به سقوط کلی آنان انجامیده است . علاوه بر حکم و قضاوت عقل ، دلایلی از کتاب و سنت نیز بر شرط قدرت به مفهوم وسیع آن دلالت دارد که نمونه هایی از آنها را یاد آور می شویم :

منتظری به نقل از کلینی در اصول کافی از امام رضا (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود :
 امام عالمی است که بر وی چیزی پوشیده نیست . نگهدارنده ای است که شانه از مسئولیت تهی نمی کند آگاهی رشد یابنده ، حلمش کامل ، بر رهبری قوی و مسلط ، در سیاست دانا، اطاعتش واجب ، به امر خداوند قائم ، خیر خواه بندگان خدا و نگهدارنده دین خداست)) (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۱ ، کتاب الحججه باب نادر جامع فی فضل الامام ، حدیث ۱، ص ۲۰۲)

بند چهارم: لزوم و ضرورت حکومت در عصر غیبت

یکی از شیوه های بحث ولایت فقیه این است که ابتدا ضرورت و لزوم اقامه حکومت اسلامی را در غیبت به اثبات برسانیم و آن را به عنوان جزئی از برنامه های اسلام ثابت کنیم، و پس از آن به جستجوی ادله در زمینه شرایط حاکم برائیم، و سپس بررسی کنیم که کدام عنوان، دین مبین اسلام برای همه افراد و همه مکان ها و همه زمان ها، تا ابد و قیامت عمومیت دارد و این عمومیت سه گانه از نظر قرآن شریف و روایت اسلامی از ضروریات و بدیهیات است، بنابراین اسلام در زمان غیبت و امام



معصوم (ع) نیز بدون تردید دارای حکومت است. برای لزوم و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت به ذکر چند دلیل می پردازیم:

دلیل اجتماعی / تاریخی: حکومت امری است اجتماع که نیاز جامعه به امنیت و حفظ حقوق افراد و رواج عدالت گستری، آن را واجب کرده است. و جامعه اسلامی از سایر جوامع بشری که لازمه آن برقراری نظم و قانون گذاری برای حفظ امنیت و حقوق و امنیت اشاعه عدل در میان افراد جامعه است جدا نیست و مثل جوامع دیگر نیاز به برقراری حکومتی دارد که قوانین را اجرا کند تا هدف از تنظیم قوانین تحقق یابد. دلیل اعتقادی "اعتقاد به دین اسلام، مسلمانان را به این باور می رساند که قیام برای پیاده کردن احکام اسلام در دوران زندگی اش بر او واجب است، و نظام اسلام نظامی کامل و در بر دارنده تمام قوانین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، جز از طریق قوه حاکمه، به طور کامل اجرا نمی شود، بنابراین تشکیل یک حکومت اسلامی و دولت آن در دوران غیبت لازم و ضروری است، چنان که در آیه ای که در اول بحث آوردیم به این مطلب اشاره شد.

دلیل عقلی: «ابو همزه» نامه معاویه را برای حضرت علی (ع) آوردند در آن تقاضا شده بود قاتلان عثمان را به آن بسپارند تا مجازات کنند، آنچه در حکم خدا و حکم مسلمین واجب است بعد از آن که امامشان از دنیا رفت و کشته شد چه گمراه باشد چه هدایت شده، چه مظلوم باشد و چه ظالم، چه ریختن خونس حلال باشد چه حرام، این است که هیچ عملی انجام ندهد، کارجدیدی به پا نکند. (رجالی تهرانی، ۱۳۷۹، صص، ۵۳، ۵۵).

۵۹

بند پنجم: حکومت و رهبری در عصر غیبت

پس از پذیرفتن لزوم حکومت در یک جامعه بیان شواهدی از اسلام، بر ضرورت آن، روشن است که در زمان حضور شخصی معصوم، همچون وجود مقدس رسول خدا (ص) و امام معصوم (ع)، او در رأس حکومت قرار می گیرد و این حکومت، بسیار مطلوب و ایده آل خواهد بود. اما این وضع، همیشه میسر نیست حتی در زمان حضور امام معصوم نیز، او تنها در جایی که تشریف دارد، می تواند حکومت آن شهر و استان را اداره کند و بر سایر استانها و کشورها، نظارت داشته و در جاهای دیگر اعمال و کارگزارانی بگمارد. پس در عصر غیبت که دسترسی به امام معصوم نیست مانند زمان ما تکلیف چیست؟

شرائطی که برای زمامدار ضروری است مستقیماً از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: ۱، علم به قانون ۲، عدالت. چنانکه



بعد از رسول اکرم (ص) وقتی در آن کسی که باید عهده دار خلافت شود اختلاف پیدا شد باز در این که مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچگونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود.

اچون حکومت اسلام حکومت قانون است برای زمامدار علم به قوانین لازم می باشد چنانکه در روایت آمده است و نه فقط برای زمامدار بلکه برای همه افراد هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند چنین علمی ضرورت دارد. منتهی حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان همین مطلب اشاره کرده اند بر دیگران نموده اند در همین بوده که فلان حکم را از خلیفه پرسیدند نتوانست جواب بگوید، پس لایق خلافت و امامت نیست فلان کار بر خلاف احکام اسلام انجام داد پس لایق امامت نیست قانونانی و عدالت از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به این که صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است، هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند یا موسیقی را خوب بلد باشد شایستگی خلافت را پیدا نمی کند و نه بدین وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می دانند و عادلند نسبت به متصدی حکومت الویت پیدا می کنند آنچه آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند یعنی قانوندان باشد و ثانیاً عدالت داشته باشد از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد. عقل همین اقتضا را دارد، زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است نه خودسری و نه حکومت اشخاصی بر مردم. اگر زمامدار و طالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست و چون اگر تقلید کند قدرت حکومت شکسته می شود و اگر نکند میتواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد.

و این مسلم است که ((الفقها حاکم علی السلاطین)) سلاطین اگر تابع اسلام باشند باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها پرسند و اجرا کنند. در این صورت حاکم حقیقی همان فقها هستند پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند.

البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. چنانکه در زمان پیغمبری (ص) و امیر المومنین را اینطور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد لکن معاونین و صاحب



منصبان و مأمورانی که به شهرستانها فرستاده می شوند باید قوانین مربوط به کار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند .

۱. زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می خواهد حدود جاری کند یعنی قانون جزای اسلام را بمورد اجرا گذارد، متصدی بیت المال و خرج و دخل مملکت شود . و خداوند اختیار اراده بندگانش را به بدهد باید معصیت کارنباشد: ((ینال عهدی الظالمین)) خداوند تبارک و تعالی به جائز اختیاری را نمیدهد
۲. زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین ، اخذ مالیاتها ، صرف صحیح آن و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد ، و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید و بیت المال را صرف اغراض شخص و هوسرانی خویش کند(مصباح یزدی ، ۱۵۰، ۱۳۷۶ص، ۱۵۱).

بند ششم: شرایط زمامدار حکومت در دوره غیبت

به عبارت دیگر ، از آنجایی که حاکم باید کسی باشد که لیاقت و شایستگی هماهنگ کردن قوا و سازمانها متعدد را داشته باشد و نیز با توجه به اینکه حکومت اسلامی بر اساس اعتقادات و ارزشهای الهی است و وظیفه حاکم اسلامی، اجرای قانون خداست قوانین که در کتاب و سنت بیان شده، یا اصول آنها از کتاب و سنت استفاده شده و بر آنها تصریح گشته است در این حاکم از چه قشری و با چه خصوصیتی باید باشد تا بهتر بتواند از عهده این وظیفه خطیر و سنگین بر آید؟ اکنون که دوران غیبت امام (ع) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روانیست تشکیل حکومت لازم می آید. عقل هم به ما حکم می کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند بتوانیم جلوگیری کنیم. اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند دفاع کنیم . شرع مقدس هم دستور داده که باید همیشه در برابر اشخاصی که میخواهند به شما تجاوز کنند برای دفاع آماده باشید، برای جلوگیری از تعدیات افراد نسبت به یکدیگر هم حکومت و دستگاه قضایی و اجرا لازم است. چون این امور به خودی خود صورت نمی گیرد باید حکومت تشکیل داد. چون تشکیل حکومت و اداره جامعه بودجه و مالیات میخواهد شارع مقدس بودجه و انواع مالیاتش را نیز تعیین نموده است و مانند خراجات خمس، زکاه و غیره...



اکنون که شخص معینی از طرف خدا تبارک و تعالی برای امری حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی خواهیم؟ اسلام فقط برای ۲۰۰ سال بود؟ آیا اینکه اسلام تکلیف را معین کرده است ولی تکلیف حکومتی نداریم.

معنای نداشتن حکومت اینست که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود، و ما با بی حالی دست روی دست بگذاریم که هر کاری می خواهند میکنند؟

و اگر ما کارهای آنان را امضا نکنیم رد می کنیم. آیا باید اینطور باشد؟ یا اینکه حکومت لازم است و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (ع) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت می باشد در عده ای بیشماری از منتهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجماع کنند می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند (امام خمینی، ۱۳۷۰، ص ۵۰، ۵۴).

در اصل تشریح اسلامی، خدای متعال برای چنین مقامی، پیشوای معصوم را انتخاب کرده است، که در درجه اول رسول خدا (ص) و پس از دوازده امام دیگر، می باشند. اما در عصر غیبت و دسترسی نداشتن به امام معصوم، کسی باید عهده دار این منصب شود و جامعه اسلامی را بر اساس قوانین خدا و محتوای اسلام، رهبری کند که واجد این شرایط باشد.

الف، آگاهی از اسلام:

همچنانکه قبلاً بیان شد، همه متصدیان حکومت، باید ۳ شرط را داشته باشند:

آگاهی به قانون، تقوا و صلاحیت اخلاقی، قدرت و مهارت برای اداره امور یعنی هم به قوانین که می خواهند اجرا کنند آگاه باشند، هم پرهیزکار باشند تا تحت تأثیر هوای نفسانی و تمایلات شخصی قرار نگیرند هم از عهده اجرای صحیح کار و مسئولیت بر آیند.

از آنجا که در مسئولیت رهبری، و حکومت، حفظ قوانین و ارزشهای اسلامی نیز بر عهده حاکم مسلمین است و امانت دار دین و قوانین مردم و احکام خداست، پس باید این ۳ شرط را پیش از همه افراد جامعه دانسته باشد و آگاهی اش از قوانین، چنان باشد که مرتکب تخطی و تخلف نشود. در غیر این صورت، اگر کسان دیگری نسبت به حاکم و اصول و مبادی آشنا تر باشند. چنان شخصی شایسته حکومت بر آنان نیست و در گذشته حدیثی را نقل کردیم که مضمونش این بود که اگر در جامعه ای کسی امامت و رهبری را بر عهده بگیرد، در حالی که کسان دیگری، حتی یک نفر باشد که از او داناتر

و شایسته تر باشد، این جامعه همواره رو به انحطاط خواهد گذشت. (كَانَ أَمْرُهُمْ إِلَى سُفَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) و آن جامعه روز بروز سیر نزولی طی خواهد کرد. پس شخصی که در رأس هرم قدرت است، باید آگاهی کامل از امور دینی داشته باشد، چرا که او مسئول اجرای قانون الهی در جامعه است، و بدون آگاهی کامل، چه بسا کاری انجام دهد یا مقرراتی وضع کند یا دستور العمل هایی صادر نماید که برخلاف قوانین اسلام باشد. واضح است که این، شروع نقطه انحراف از مسیر صحیح و هدف اسلامی است.

ج، در اکثر امور مهمه با اهل حل و عقد مشورت می کنند.

در قرآن کریم مشورت زمامداران با اهل حل و عقد ممدوح شمرده است و از این طائفه به نام (ملاء) نام برده شده است. کلمه ملاء درباره آل فرعون و امثال آن آمده همه جا باقیه (الذین کفروا) یاد لاذین استکبروا، است پس هرگاه این قید نباشد و جو ملاء از لوازم دستگاه حکومت است. پس از آنکه امر حکومت به وسیله مشورت با دانشمندان با فضیلت ملت انجام یافت و حاکم اسلامی بر طبق دستور شرع انتخاب گردید، هر چند که شخصی امام و حاکم فی المثل دارای نفس زکیه و روح و قدسی و صاحب ملکه عصمت باشد و در علم و فهم و درایت و کیاست و تدبیر و سیاست سر آمد ابنای زمان باشد معما در امور مهمه مملکت با ارباب حل و عقد و خدا و ندان خرد و دانش مشورت می نماید و صلاح دید آن ها را به کار می بندد چنانکه سبق ذکر یافت که رسول خدا (ص) عقل کل و مدیر بقا پیداست الهیه بود معذالک در امور مهمه مخصوصاً در امر جنگ و عهد و پیمان با اصحاب خود مشورت نموده نظر و رأی اکثریت آنها را محترم شمرده بکار می بست و جمله معروفه اشیروا علی الصحابی، از آن جناب متواتر است. و رأی اصحاب بدر نظر آن جناب آنقدر اهمیت داشت که سعد بن معاذ عهد نامه آن حضرت را بنی غظنان در موضوع خرمایی مدینه پس از مشورت در حضور آن جناب در ید!

در خلفای راشدین در هر واقعه ای که برای آن ها پیش می آمد اگر حکمی از آن در کتاب خدا بود بدان عمل میکردند و اگر نه به سمت ثابته رسول رجوع و متوجه میشدند و اگر نه صحابه رسول خدا را دعوت و از آنان در آن مورد مشورت می کردند، اگر کسی حکمی در آن خصوص از رسول خدا شنیده بود تقریر می نمود و اگر نه هر چه رأی اصحاب بر آنقرار می گرفت عمل میشد چنانکه داریم و بیهقی از میمون بن معران در سیره ابوبکر روایت نمود هاند و ابن عساکر از تشریح قاضی در گفتاری که عمر باو دستور می داده یاد آور شده است و نیز طبرانی در الاوسط و ابوسعید در القضا از امیر



المومنین (س) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: قلت یا رسول الله علیه وآله کیف تامرئی قالت تجعاده و نه شوری بین اهل السنه طالعا بدین من المومنین و لا تقضی فیہ برائیک. یعنی بر رسول خدا عرضه کردم که در اموری که حکم و اضحی از کتاب و سنت نیست چرا میفرماید رسول خدا فرمود: آن را بین اهل فته و مومنین عبادت پیشه مورد شود قرار می دهد و در چنین مسأله ای برای مخصوص خودت حکم مکن.

وجود مبارک امیر المومنین نیز در اکثر امور با یاران اصحاب مشورت میفرماید آئین حدیث وارد در این باره؛ مولای متقیان در فرمان خود به مالک اشتر میفرماید! و انما الوالی الی بشر لا هرف ما توری عنه الناس الامور یعنی والی و زمامدار نیز بشری است که آنچه مردم از امور از او می پوشانند نمی داند پس احتیاج به مشورت دارد و در فقره دیگر همین عهدنامه میفرماید: واشتبه ملک فاجتمع له الفقهاء مناظر هم فیہ ثم امعی ما یجتمع علیه اقاویل الفقهاء بحضرتک من المسلمین، یعنی آنچه که از امور بر تو که بر تو متشبه شود با فقیهان یعنی کسانی که مقاصد شرع را درک می کنند و در امور سیاست نیز صاحب نظراند برای آن منظور اجتماع نما و با ایشان در آن کار تبادل نظر کن «گاه به هر چه گفتار فقیهان مسلمانی که در حضرت تو هستند اجتماع یافت به کار پرداز. (قلمدران، ۱۳۸۵، ص ۲۳۰، ۲۳۱)

چ، اعلمیت

زمامدار و پیشوای ملت که در اصلاح شرع امام امت است. باید اعلم و اتقای آن جماعت باشد.

در طی مباحث این تحقیق بکرات گفته شده است که امام، حاکم باید اعلم و التقی و الیق امت باشد. قرآن کریم در آیه ۳۵ سوره یونس «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» «باز بگو آیا هیچ یک از شرکاء شما مشرکان کسی را براه حق هدایت می کند آیا آن که خلق را براه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود پس چگونه قضاوت باطل برای بتها می کنید» از این آیه شرنیه استفاده می شود که آن کسی که می تواند براه حق راهنمایی کند برا متابعت سزاوارتر است و البته چنین کسی اعلم امت است (سوره الیونس، آیه ۳۵).



نتیجه گیری:

گستره و قلمرو حوزه و اختیارات هر حکومتی، در پرتو آموزه های مدون مکتب موحد آن شکل میگیرد، از این روست که اندیشمندان آن مکتب به تبیین محدوده اختیارات و وظایف حکومت مطلوب خود پرداخته اند. در فصول پیشین آوردیم که حکومت مطلوب از دیدگاه قرآن، سنت، فقها و فلاسفه حکومتی است که بر اساس حاکمیت خداوند تحقیق پذیرفته باشد و خداوند نیز در این دنیا ایفای این نقش مهم را بر عهده پیامبران و امامانی نهاده است که دارای ویژگی های خاصی هستند تا در پرتو آنها بتوانند بدون انحراف از قوانین و احکام الهی، جامعه اسلامی را رشد و شکوفایی بخشیده و آن را به سوی اعتقاد به دین و مکتب الهی سوق دهند. در حقیقت خداوند این لطف را در مرحله تمییز و تشخیص امام و حاکم جامعه اسلامی توسط مردم بر خود واجب کرده و یا ادله طریق مردم را در شناخت آن رهبر ارشاد نموده است. همچنین آوردیم که در هر دو مکتب زمام جامعه اسلامی می بایست به اصول و مبانی دین آشنایی داشته باشد چرا که اگر در حکومت دینی حاکم دارای آگاهی های لازمه از دین نباشد ممکن است به اقداماتی دست بزنند که با اصول دین منافات داشته باشد و یا اینکه بی تدبیری رهبر، فجایع جبران ناپذیری را دامن گیر جامعه گرداند. در خصوص شرایط و معیار های انتخاب حاکم نیز ذکر کردید که حاکم در حکومت اسلامی باید دارای ویژگی ها از قبیل مکلف بودن، مسلمان بودن، عادل بودن، آزاد بودن، شجاع بودن باشد. در این میان چنانچه شرایط یاد شده که لیاقت و کفایت رهبر را برای اداره جامعه تضمین می کند لحاظ نشده باشد، نظارت نهادهای مسئول هیچ مشکلی را به طور اساسی حل نخواهد کرد. سرانجام اینکه قدرت نیز برای شخص باتقوا و عادل وسیله ای برای خدمت به مردم و خلق خدا و رساندن اعضای جامعه به کمال مطلوب و سعادت حقیقی می باشد.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابراهیم زاده آملی، نبی الله، حاکمیت دینی، ناشر: نمایندگی ولی فقیه در سپاه، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۹۲
۳. اسفندیاری، رجبعلی، مقاله حاکم مطلوب در اندیشه شیخ اشراق، مجله علوم سیاسی، سال پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۳
۴. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ها، نامه ها و حکمت های حضرت علی (ع)، ترجمه حسین انصاریان، نشر پیام آزادی، ۱۳۹۲
۵. فرهنگ فارسی عمید انتشارات امیر کبیر ۱۳۹۵
۶. مجله حکومت اسلامی، سال اول، شماره دوم، ص ۲۵، ۲۶ به نقل از تقریرات (البر الزاهر)
۷. کریمی، جعفر؛ ولایت فقیه، انتشارات اداره آموزش های عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه، بهار ۱۳۹۲
۸. محقق حلی، محمد حسین نجفی، جواهر الکلام: فی شرح شرایع الاسلام، انتشارات قم موسسه صاحب الزمان (عج) ۱۴۱۶ قمری ۱۳۸۴
۹. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، ناشر: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی چاپ باقری چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۹
۱۰. منتظری، حسینعلی (۱۳۶۹) مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲ امامت و رهبری، ناشر نشر تفکر، زمستان ۱۳۸۹
۱۱. منتظری، حسینعلی، امامت و رهبری، نشریه: کیهان، تهران ۱۳۶۷

